

Research Paper

Modeling the future of the preventive war on terror doctrine based on bush September 11 policy

Abbas Taghvaei*¹¹ Islamic Education Departement, Lahijan branch, Islamic Azad University, Lahijan, Iran

10.22080/JPIR.2022.21292.1212

Received:

April 1, 2021

Accepted:

October 11, 2022

Available online:

December 4, 2022

Keywords:

"preventive war",
"terrorism", "bush boy",
"International criminal
law", "11 September"

Abstract

Terrorism is a phenomenon that our contemporary world is facing in a complex way, and despite extensive efforts to combat it, it will not be possible to eliminate or seriously control it in the near future. In the aftermath of 9/11, bush's team and the conservatives ruling the White house devised a strategy based on a pre-emptive war on terrorism and this policy has continued in the first two decades of the serious century in the white house. In this article, using the descriptive-analytical method and the activities of the professor's book and related news. We examine the history of component law and its rules, the evolution of international criminal law, new terrorism, and finally the modeling of this counterterrorism approach. (to enmity, the west's specific view of Islam, unilateralism, dual standards, and the struggle to develop American hegemony) and its effects and results (failure to pay attention to the root of terrorism, the denial of criminal responsibility of American citizens, the occurrence of catastrophes, and collective responsibility, the increase of political and social restrictions and government violence and the resulting disproportion between crime and punishment), will be doomed to failure in any case.

***Corresponding Author:** Abbas Taghvaei**Address:** Islamic Education Departement, Lahijan branch, Islamic Azad University, Lahijan, Iran**Email:** taghvaei.abbas@yahoo.com

علمی

مدلسازی آینده‌ی دکترین جنگ پیشگیرانه علیه تروریسم برمبنای سیاست بوش پسر در پسا ۱۱ سپتامبر

عباس تقوایی^{*}

^۱ استادیار گروه معارف اسلامی، واحد لاهیجان، دانشگاه آزاد اسلامی، لاهیجان، ایران



10.22080/JPIR.2022.21292.1212

چکیده

تروریسم پدیده‌ای است که جهان معاصر ما به شکل پیچیده‌ای گرفتار آن شده و علیرغم تلاش گسترده برای مبارزه با این پدیده، امکان حذف یا کنترل جدی آن در آینده نزدیک نمی‌رود. بعد از حادثه ۱۱ سپتامبر، تیم بوش پسر و نومحافظه‌کاران حاکم بر کاخ سفید به طراحی استراتژی مبتنی بر «جنگ پیشگیرانه» علیه تروریسم پرداختند و این سیاست در طول دو دهه آغازین قرن جدید در کاخ سفید استمرار داشته است. در این نوشتار ما با استفاده از روش توصیفی-تحلیلی و مطالعه کتب، اسناد و اخبار مربوطه، این راهبرد مبارزه با تروریسم را مورد بررسی قرار داده‌ایم و به این نتیجه رسیده‌ایم که این استراتژی باتوجه به مختصات جنگ پیشگیرانه (نیاز به دشمن سازی، دیدگاه خاص غرب به اسلام، یکجانبه گرایی، استاندارد دوگانه و تلاش برای توسعه هژمونی آمریکایی) و آثار و نتایج آن (عدم توجه به ریشه تروریسم، رد مسئولیت کیفری اتباع آمریکایی، رخداد فجایع و مسئولیت جمعی، افزایش محدودیت‌های سیاسی و اجتماعی و خشونت‌های حکومتی) در صورتی که با سیاستهای یکجانبه‌گرایانه آمریکا استمرار پیدا کند، منجر به افزایش شکاف با دستاوردهای جدید حقوق بین‌الملل در عرصه جزایی شده و در این صورت محکوم به شکست خواهد بود.

تاریخ دریافت:

۱۲ فروردین ۱۴۰۰

تاریخ پذیرش:

۱۹ مهر ۱۴۰۱

تاریخ انتشار:

۱۴ آبان ۱۴۰۱

کلیدواژه‌ها:

جنگ پیشگیرانه، تروریسم، بوش پسر، حقوق جزای بین‌الملل، ۱۱ سپتامبر.

^{*} نویسنده مسئول: عباس تقوایی

ایمیل: taghvae.abbas@yahoo.com

آدرس: استادیار گروه معارف اسلامی، واحد لاهیجان، دانشگاه آزاد اسلامی، لاهیجان، ایران

۱ مقدمه

«جنگ پیشدستانه» با «جنگ پیشگیرانه»، اتخاذ این راهبرد توسط بوش پسر را زمینه‌ساز تحول در عرصه‌ی نظام بین‌الملل و منطقه‌ی خاورمیانه و خلیج فارس دانسته‌اند و از پیامدهای آن به «نقش حقوق بین‌الملل، نادیده‌گرفتن نقش شورای امنیت سازمان ملل متحد، رد چند جانبه‌گرایی، عدم اهمیت به ثبات بین‌الملل، بی‌توجهی به اصول حاکمیت و عدم مداخله به عنوان قواعد اساسی نظام بین‌الملل مدرن، تحریک غیرضروری اقدامات تلافی‌جویانه‌ی نامتناسب از سوی تروریست‌ها و کشورهای متخاصم و ...» اشاره و بر این مبنا به نقد آن از جنبه‌های حقوقی، نظامی، سیاسی و اقتصادی پرداختند؛

ب-مصلی‌نژاد در مقاله‌ی «جنگ پیشگیرانه در ابتکار بین‌المللی اوباما» (۱۳۸۸) قائل به این شده که استراتژی «جنگ پیشدستانه» در زمان اوباما جای خود را به استراتژی «جنگ پیشگیرانه» داده و جالب آن که اعلام این تغییر استراتژی برعهده‌ی معاون وقت رئیس‌جمهور یعنی جو بایدن (رئیس‌جمهور فعلی ایالات متحده) بوده است. این تغییر نشانه‌ی تغییر ماهیت سیاست‌های نظامی و امنیتی آمریکا از رویکرد دفاعی به رویکرد جلوگیری دانسته شده و با استفاده از رهیافت رئالیسم ساختاری به این تغییر راهبرد در راستای «ایجاد ثبات در منطقه، همکاری‌های بین‌المللی و چندجانبه‌گرایی در مقابله با تهدیدات از طریق فرآیندهای دفاعی» توجه شده است.

۳ چهارچوب نظری

نقش مدل‌سازی از وقایع در حال رخ‌دادن و یا رخ‌داده در گذشته برای نگاه به آینده و درحقیقت آینده‌پژوهی بر کسی پوشیده نیست. در این مقاله با استفاده از روش تحلیلی-توصیفی و با جمع‌آوری اطلاعات از منابع کتابخانه‌ای، اسناد و اخبار مربوطه تلاش می‌شود تا با بررسی دقیق وقایع پس

پس از فروپاشی شوروی سابق و پایان ساختار دوقطبی حاکم بر عرصه‌ی بین‌الملل در واپسین دهه‌ی قرن بیستم، ایالات متحده که در رأس نظام پیروز قرار داشت، تمام تلاش و مساعی خود را به کار گرفت تا با توسعه‌ی دامنه‌ی سیاست‌های هژمونیک خویش به اقصی نقاط دنیا، نظام تک‌قطبی مبتنی بر رهبری خویش را به کل جهان تحمیل کند. علی‌رغم آنکه میل به چندجانبه‌گرایی و توسعه‌ی حقوق بین‌الملل این آرزو را با چالش مواجه می‌کرد، ولی حادثه‌ی ۱۱ سپتامبر زمینه را برای دستیابی به این هدف مهیا کرد و راهبردی که برای رسیدن به آن اتخاذ گردید «استراتژی جنگ پیشگیرانه علیه تروریسم» بود. جنگ پیشگیرانه توسط تیم جرج بوش پسر^۱ (۲۰۰۹-۲۰۰۱ م) و همکاران نومحافظه‌کارش در اوایل سده‌ی جدید شکل گرفت و این راهبرد نه تنها در سیاست دولت‌های جمهوری‌خواه ترامپ^۲ (۲۰۲۱-۲۰۱۷ م)، بلکه حتی در سیاست خارجی دمکرات‌هایی مانند اوباما^۳ (۲۰۱۷-۲۰۰۹ م) نیز ادامه یافت (مصلی‌نژاد، ۱۳۸۸: ۷۰-۸۲). نتایج این راهبرد در حمله به افغانستان و سپس عراق، سرنوشت نهایی آن را با ابهاماتی روبه‌رو ساخت که حتی در وقایع دهه‌ی دوم قرن بیستم و پیدایش داعش در عراق و سوریه و به قدرت رسیدن طالبان در آغاز دهه‌ی سوم این قرن و دوران ریاست جمهوری جدید آمریکا (بایدن^۴) قابل مشاهده است.

۲ پیشینه‌ی پژوهش

محققان ضمن دو مقاله‌ی زیر به طور مشخص به بررسی این موضوع پرداخته‌اند:

الف-قاسمیان و فلاح‌نژاد در مقاله‌ی «استراتژی جنگ پیشگیرانه ایالات متحده آمریکا علیه عراق در بوته نقد» (۱۳۸۷)، ضمن عدم توجه به تفاوت میان

³ Obama

⁴ Biden

¹ George W. Bush

² Trump

کلاسیک ثابت مانده بود، ایجاد کرد که عبارت بودند از:

الف- کاهش اعتبار قراردادها و سازمان‌های ثابت؛
ب- اقدامات پیشگیرانه؛

ج- ارائه‌ی مدل دموکراسی تحمیلی به عنوان راه‌حل مسأله‌ی تروریسم در خاورمیانه (تایم، ۱۳۸۵-
ب: ۱).

پس از این حادثه بود که نمایش کاخ سفید از «محراب کلیسای جامع» تحت عنوان «آغاز جنگ با تروریسم» شروع شد. بوش پسر در نطق خود در این کلیسا سعی کرد تا اعتباری برای «ریاست‌جمهوری بحث برانگیزش» و البته سیاست خارجی خود، کسب کند آنجا که گفت: «وظیفه‌ی ما در مقابل تاریخ کاملاً آشکار است: پاسخ به حملات و رهایی از چنگ شر» (والیس، ۱۳۸۲: ۱۵).

انتشار سند راهبردی امنیت ملی، یک سال پس از این حادثه، بدین جهت بود که «با توجه به تغییر ماهیت نظام بین‌الملل، آمریکا می‌بایست راه‌کارهای جدیدی را برای مقابله با تهدیدات امنیتی خویش» بیابد. دوران «استراتژی بازدارندگی» با خاتمه‌ی جنگ سرد سپری شده بود و ظهور «تهدیدات نامتقارن»، زمینه‌ای برای گرایش به «استراتژی دفاع پیشگیرانه» گردید. در این سند برمبنای «پیشگیری بنیادین از به‌وجودآمدن تهدیدات امنیتی» علیه آمریکا، سیاست «ترویج آرمان‌های مرتبط با لیبرال-دموکراسی» با مبنا قرارگرفتن اصول و نورم‌های غربی نظیر «ایجاد نهادهای دموکراتیک، ارتقای وضعیت حقوق بشر، گسترش بازار آزاد و اقتصاد سرمایه‌داری» مطرح گردید. بدین ترتیب سیاست خارجی ایالات متحده در دوران پس از جنگ سرد با مورد توجه قراردادن «گسترش تروریسم»، از سردرگمی نجات یافت و نومحافظه‌کاران در پرتو «خطرسازی‌های امنیتی» توانستند فضای بین‌المللی را «امنیت‌زده» نموده و بوش را به سمت نظامی‌گری سوق دهند. این روند بازگشتی به دوران قبل از کلینتون و نشانگر آن بود که «سنت محافظه‌کاری

از حادثه‌ی ۱۱ سپتامبر و جنگی که پس از آن تحت عنوان «جنگ پیشگیرانه» توسط آمریکا راه‌اندازی شد، آینده‌ی نافرجام این راهبرد در مقابله با تروریسم مخصوصاً از بعد فاصله‌گرفتن آن از دستاوردهای مهم بشری در حوزه‌ی حقوق جزای مدون (در بعد داخلی و بین‌المللی) و درنهایت عدم امکان همراهی کشورها با راهبرد این کشور در جهت مقابله با تروریسم آن هم به شکل‌گزینشی، مورد تحلیل قرار گیرد. در این تلقی با بررسی مختصات و ویژگی‌های جنگ پیشگیرانه در قالب مقوله‌های «نیاز به دشمن‌سازی»، «اسلام‌ستیزی»، «یک‌جانبه‌گرایی»، «معیارهای دوگانه» و «توسعه‌ی هژمونی»، به تحلیل آثار و نتایج این جنگ علی‌الخصوص پیامدهای آن در نقض قواعد حقوق جزا («رد مسؤولیت کیفری»، «کنارگذاشتن مسؤولیت فردی و گرایش به مسؤولیت جمعی» و «عدم تناسب بین جرم و مجازات») پرداخته شده است. همان‌طور که مشاهده می‌شود مبنای بررسی در این مقاله، نقد این دکترین از منظر حقوقی است و ضمن آن با بررسی نتایج و آثار حقوقی این راهبرد، نشان داده می‌شود که اصرار بر این استراتژی علاوه بر نقض آشکار دستاوردهای حقوقی بشر از منظر جزایی، درنهایت نتیجه‌ای جز افزایش فاصله‌ی صحنه‌ی بین‌المللی از معیارهای انسانی تعبیه شده در حقوق جزای بین‌الملل نخواهد داشت، مگر آنکه معیارها و ضوابط خودتعریف شده‌ی آمریکایی از چنین جنگی کنار گذاشته شود و معیارها و اصول مترقی حقوق جزا بر آن حاکم شود.

۴ جنگ پیشگیرانه علیه تروریسم

حادثه‌ی یازدهم سپتامبر ۲۰۰۱ فرصت را برای تغییر استراتژی سردرگم ایالات متحده پس از پایان نظام دوقطبی فراهم آورد. بعد از این حادثه، رئیس‌جمهور ایالات متحده سه تغییر را در استراتژی قبلی این کشور، که حدود نیم قرن در دوران جنگ سرد

۵٫۲ «دیدگاه خاص غرب به اسلام»

در این دیدگاه، اسلام و مسلمانان به عنوان یک کانون خطر و منبع تهدید دائمی برای غرب نشان داده شده و در سایه تبلیغاتی گسترده، اسلام‌هراسی شدیدی در افکار عمومی غرب تبلیغ و تلقین می‌شود. این دیدگاه غلط آن چنان در چنین جوامعی ریشه دوانده که اغلب اسلام معادل تروریسم و بالطبع مسلمانان نیز به عنوان افرادی با دیدگاه افراطی و عموماً تروریست انگاشته می‌شوند (انحراف از حقیقت در نگاه غرب، ۱۳۸۵: ۱۲؛ محدودیت‌های اجتماعی در تئوری جنگ با ترور، ۱۳۸۵: ۱۲؛ نشست امنیتی اتحادیه اروپا برای مقابله با تروریسم، ۱۳۸۵).

۵٫۳ «یک‌جانبه‌گرایی»

اجرای مداوم سیاست «دفاع پیشگیرانه» نمی‌تواند با حمایت مداوم سازمان ملل متحد، ایجاد ائتلافی از چندین کشور و حمایت افکار عمومی جهانی همراه باشد و به ناچار محکوم به یک‌جانبه‌گرایی است. حقیقت آن است که آمریکا به تنهایی برای خود حق دفاع پیشگیرانه قائل است و وقتی که نبرد با تروریسم صورت یک‌جانبه پیدا کند، ضمن شکسته شدن ائتلاف علیه تروریسم و پراکنده شدن تروریست‌ها در جهان، جریان مبارزه به سمت هدف قرارگرفتن دشمنان شخصی سوق می‌یابد (چامسکی، ۱۳۸۲: ۱۸؛ سوءاستفاده آمریکا از قدرت، ۱۳۸۵: ۸؛ استریندبرگ، ۱۳۸۵)؛ لذا یک‌جانبه‌گرایی موجب فراموشی هدف اصلی مبارزه علیه تروریسم می‌شود.

۵٫۴ «معیارهای دوگانه»

به تعبیر مورگنتا^۲، منافع ایالات متحده در سرتاسر جهان، آن‌چنان طیف وسیعی را دربر می‌گیرد که مثلاً حقوق بشر فقط می‌تواند جزئی از آن باشد (مورگنتا، ۱۳۷۴: ۴۱۷-۴۱۹). هانتینگتون^۳ نیز با اشاره به اینکه در نظر مسلمانان، نوع رفتار غرب با عراق [در رابطه با مسأله‌ی کویت] در مقایسه با بوسنی و اسرائیل

در ایالات متحده ریشه‌ی عمیقی دارد» (ظریف، ۱۳۸۴: ۱۲). حمله به افغانستان آغاز عملی سیاست «جنگ پیشگیرانه» بود. پس از این حمله با معرفی خلاف واقع «صدام حسین» به عنوان یکی از حامیان اصلی بن‌لادن، «جنگ علیه تروریسم» یکی از بهانه‌های حمله به عراق نیز قرار گرفت (مظفرپور، ۱۳۸۵: ۱۲). قبل از این دو تهاجم، حمله‌ی آمریکا به عراق تحت عنوان آزادسازی کویت که در حقیقت برای تأمین منافع تجاری این کشور و متحدانش صورت گرفت، به تعبیر اسلر^۱ «آخرین جنگ نظم کهن جهانی» بود (اسلر، ۱۳۸۰: ۵۱)؛ اما با آغاز حمله به افغانستان و سپس اشغال عراق و تهدید کشورهای نظیر ایران، سوریه و کره شمالی، دوره‌ی جدیدی در راستای شکل‌دهی نظام جدید جهانی، با مبنا قراردادن هژمونی آمریکایی و با راهبرد «جنگ پیشگیرانه»، آغاز گردیده بود.

۵ مختصات جنگ پیشگیرانه

با توجه به بررسی‌های به‌عمل‌آمده، در این قسمت ویژگی‌های مهم جنگ پیشگیرانه‌ی ایالات متحده علیه تروریسم را می‌توان در قالب موارد زیر مورد توجه قرار داد:

۵٫۱ «نیاز به دشمن‌سازی»

با فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و پایان دوران کلاسیک جنگ سرد، ایالات متحده در خطوط سیاست خارجی خود به دنبال عاملی هدایت‌کننده بود که نقشی مشابه «اتحادیه جماهیر شوروی» ایفا کند و فعالیت گروه‌های تروریستی زمینه را برای قرارگرفتن مسلمانان در صدر لیست احتمالی این دشمنان فراهم ساخت (اسلر، ۱۳۸۰: ۲۱۱؛ پروژه‌ی دشمن‌سازی سازمان‌های اطلاعاتی غرب، ۱۳۸۴: ۱؛ کامینسکی، ۱۳۸۲: ۱۷).

³ Huntington

¹ Esler

² Morgenthau

به تدریج و بر اثر استراتژی خارجی تهاجمی طراحی شده به وسیلهی نومحافظه‌کاران، واژه‌ی «امپراتوری» ابتدا توسط منتقدان چپ و سپس توسط خود چهره‌های سیاسی محافظه‌کار در مورد هژمونی آمریکا (البته برعکس گروه قبلی با افتخار)، مورد استفاده قرار گرفت. جوزف نای^۱ ضمن مقاله‌ای در روزنامه‌ی واشنگتن‌پست به رایج‌شدن این واژه در مورد سیاست خارجی بوش پسر اشاره کرده و معتقد است که «از زمان امپراتوری روم هیچ ملتی چنین بالاتر از دیگران نمودار نشده است. مسلماً بار دیگر واژه‌ی امپراتوری از مخفیگاه خود بیرون آمده و بر سر زبان‌ها افتاده است». والیس با ذکر این عبارت نای، تأکید دارد که همه‌ی جهانیان حتی آمریکاییان نیز باید به مخالفت با این امپراتوری بپردازند (والیس، ۱۳۸۲: ۱۵). نومحافظه‌کاران در سایه‌ی این امپراتوری و پیگیری «نظم دلخواه» خود، به دنبال تسلط انحصاری بر منابع نفتی خاورمیانه هستند و این خود از موارد اختلاف برانگیز میان آمریکا و اروپاست (ظریف، ۱۳۸۴: ۱۲).

۵٫۶ آثار و نتایج جنگ پیش‌گیرانه

ضمن بررسی‌های به‌عمل‌آمده، آثار و نتایج جنگ پیش‌گیرانه‌ی ایالات متحده علیه تروریسم با عنایت به مختصات آن، نتایج و آثاری خواهد داشت که تبیین دقیق آن‌ها در پیش‌بینی فرجام چنین جنگ‌هایی مؤثر خواهد بود. ما این ویژگی‌ها را در قالب عناوین زیر مورد توجه قرار داده‌ایم.

۵٫۷ «عدم توجه به منشأ تروریسم»

پنج سال بعد از حادثه‌ی یازدهم سپتامبر، بیش از ۵۰۰ محقق و دانشمند برجسته‌ی ایالات متحده نظیر کوین بارت^۲ محقق دانشگاه ویسکانسین^۳، استیون جونز^۴ فیزیک‌دان برجسته‌ی دانشگاه بریکهام یانگ^۵، جیمز فتزر^۶ استاد بازنشسته‌ی دانشگاه مینه‌سوتا^۷، جردی وود^۸ استاد مهندسی

نوعی «دودوزه بازی غرب» تلقی می‌شود، معتقد است که «به هر حال دنیای برخورد تمدن‌ها، دنیای معیارهای دوگانه است: مردم برای کشورهای خویشاوند یک معیار به کار می‌گیرند و برای دیگران معیار متفاوت» (هانتینگتون، ۱۳۷۲: ۱۲). سیاست‌های ایالات متحده در جنگ پیش‌گیرانه علیه تروریسم به طور خاص و سیاست خارجی این کشور جهت بسط هژمونی خود به طور عام منجر به تبعیت از «استانداردهای دوگانه» شده و این کشور نمی‌تواند در سیاست خارجی خود براساس معیار ثابتی رفتار کند.

۵٫۵ «تلاش برای توسعه‌ی هژمونی و ظهور امپراتوری آمریکایی»

استراتژی جنگ با تروریسم، هم با انگیزه‌های مذهبی و هم به نام حقوق بشر و دموکراسی توسط ایالات متحده دنبال می‌شود. انگیزه‌های مذهبی بوش به طور مبسوط توسط والیس در «الهیات خودساخته‌ی بوش» مورد نقد قرار گرفته است (والیس، ۱۳۸۲: ۱۵). از طرف دیگر شاهد آن هستیم که بوش همواره «استقرار دموکراسی در کشورهای عربی» را به عنوان یکی از «اولویت‌های خود» ذکر و در سخنان روزانه‌ی او مکرراً این موضوع «بهترین وسیله برای مقابله با افراط‌گرایی و تروریسم» معرفی می‌شده است (الأعلام العربی، ۱۳۸۵: ۱۲). اولین پرده‌ی استراتژی تغییر نظام بین‌المللی با حمله به افغانستان آغاز و غرور حاصل از این پیروزی و مدیریت بحران‌های قبل‌تر از آن نظیر «جنگ دوم خلیج فارس، بحران بالکان و تحولات یوگسلاوی»، نومحافظه‌کاران را به این نتیجه رساند که «اکنون زمان مناسب برای گسترش هرچه بیشتر حضور و نفوذ آمریکا، جهانی‌ساختن ارزش‌های غربی، تسویه حساب نهایی با همه‌ی نیروها و کشورهای که این سیطره را نمی‌پذیرند» فرارسیده است (فغانی، ۱۳۸۰: ۱۲).

⁵ Brigham Young University

⁶ James Fetzer

⁷ University of minnesota

⁸ Jared Wood

¹ Joseph Nye

² Kevin Barrett

³ University of Wisconsin

⁴ Steven Jones

جهانی عمل می‌کند، اما سرچشمه‌ی آن تا اندازه‌ی زیادی داخلی است». به همین دلیل فقر یا نارضایتی از نحوه‌ی اداره‌ی کشور، زمینه را برای افراط‌گرایی و گسترش شبکه‌های گانگستری فراهم می‌کند. در این حالت نابودکردن «رژیم‌های بد» منجر به «خشکاندن باتلاق ترور» نخواهد گردید (آقای بوش، نمی‌شود همه مردم دنیا را کشت، ۱۳۸۲: ۱). تونی بن^۲ سیاست‌مدار باسابقه‌ی انگلیسی، ضمن انتقاد از سیاست‌های بوش و بلر در قبال خاورمیانه، معتقد است که کشتار مردم بی‌دفاع لبنان و آواره‌کردن مردم فلسطین توسط اسرائیل، از جانب غرب «سیاست دفاعی» قلمداد می‌شود، ولی کوچک‌ترین خطری که متوجه چند نفر در کشورهای غربی گردد «تروریسم» نامیده می‌شود (سیاست بی‌شرمانه، ۱۳۸۵). برانلی^۳ معتقد است که عدم برخورد با کسانی که دوستان استراتژیک محسوب می‌شوند موجب گسترش اعمال خشونت، آن هم با ظاهری مشروع می‌شود؛ مخصوصاً در حالتی که امکان موضع‌گیری از سازمان ملل سلب شود. وی در تحلیل خود از موقعیت حقوق بین‌الملل در سال‌های پایانی قرن بیستم، معتقد است که «اعمال گزینشی مجازات‌های شورای امنیت علیه دولت‌هایی که متوسل به زور می‌شوند، منجر به این می‌شود که دولت مجازات‌نشده ترغیب شده و استدلال کند که عدم واکنش شورا (علیه آن) دلیل مشروعیت اقدامات آن باشد» (برانلی، ۱۳۸۳: ۲۰۸).

برطبق نتیجه‌ی تحقیق به‌عمل‌آمده توسط «مرکز پروژه‌ی محکومیت‌های حبس» واشنگتن، آمارها نشانگر آن است که ایالات متحده از ساختاری تبعیض‌آمیز و پرخشونت برخوردار است (اسلر، ۱۳۸۰: ۱۴۱-۱۴۲). نتیجه‌ی طبیعی نارضایتی، تشدید خشونت و تشکیل گروه‌های شبه نظامی است. مارچلو پامیو^۴ منتقد سینما و سردبیر یک سایت اینترنتی و خبرنگار نشریه‌ی نکسوس^۵، در مورد فیلم

مکانیک و دیگران اعلام کردند که برج‌های دوقلوی شهر نیویورک توسط دولت ایالات متحده منفجر شده و بدین ترتیب، ضمن تثبیت موقعیت متزلزل بوش، زمینه برای حمله به کشورهای اسلامی فراهم گردیده است (حادثه‌ی ۱۱ سپتامبر از منظری دیگر، ۱۳۸۵). کامینسکی^۱ معتقد است که «هدایت‌کنندگان القاعده در پنتاگون و سایر مراکز قدرت در واشنگتن سکنی دارند و همین‌طور قصرهایی در عربستان سعودی که ساکنینش با شرکت‌های بزرگ تجاری آمریکا در ارتباطند». از نظر وی لازمه‌ی خشونت و درگیری و تهدید، داشتن دشمنی غیرقابل‌دستگیری است و مطلوبیت این دشمن در همین است که درواقع «وجود خارجی ندارد» و چون «دولت می‌خواهد جنگ راه بیاندازد و دشمن هرگز به چنگ او نمی‌افتد، پس جنگ به‌طور ابدی ادامه می‌یابد». وی در رابطه با منشأ تروریسم معتقد است که «امروزه ما انواع و اقسام فریادهای کودکانه در مورد خطر تروریسم می‌شنویم اما اگر نظری اجمالی به وقایع تاریخ بیاندازیم، درخواهیم یافت که اکثر این خطرات تعمداً به دست همان کشوری خلق شده‌اند که در موردشان فریاد سرمی‌دهد» (کامینسکی، ۱۳۸۲: ۱۷).

برای تجزیه و تحلیل سخنان کامینسکی باید به جریانی اشاره نمود که از آن به «مولدان تروریسم» تعبیر کرده‌اند. شبکه‌ی القاعده و گروه طالبان (و بعدها داعش) تحت حمایت ایالات متحده شکل گرفتند. طالبان که در کوه‌های سرحدی افغانستان ساکن شده بودند، پس از حمله‌ی ایالات متحده در جهان پراکنده شدند و روحیات خشن آنان نیز توسط آمریکا به اسلام منتسب گشت. تروریسم مولد به عنوان «نطفه‌ی تروریسم امروزی» از همین جا شکل گرفت و «سبب شد تا رابطه‌ی خطی میان تروریسم و هدف ترور درهم ریخته و روابط پیچیده‌تری در این راستا به‌وجود آید» (غفاری، ۱۳۸۵: ۸). نکته‌ی دیگری که باید به آن توجه داشت آن است که هرچند «ترور

⁴ Marcello Pamio

⁵ Nexus

¹ Kaminski

² Tony Benn

³ Branly

کشورهای اسلامی موجب نمی‌شود تا این کشورها ایدئولوژی بنیادگرایانه‌ی ستیزه‌جو را دنبال کنند». با این وجود فقر به عنوان یکی از ریشه‌های تروریسم که مخصوصاً زمینه‌ای برای کرایه‌ی «مرد مسلح» به وسیله‌ی گروه‌های تروریستی است، مطرح است. میخائیل گورباچف^۴ رئیس جمهور سابق اتحاد جماهیر شوروی در این رابطه معتقد است که «ما به خوبی می‌دانیم که بمب‌ها و عملیات ویژه به تنهایی جهان را امن‌تر نمی‌سازند، زیرا ما باید با فقر که مادر تروریسم است به مبارزه برخیزیم» (گورباچف، ۱۳۸۵: ۱۲).

دومینیک داوید^۵ به طولانی‌شدن برخی از مناقشات بین‌المللی به عنوان منشأ تروریسم توجه می‌کند. به نظر وی بن‌بست خونین اسرائیل-فلسطین، اغتشاش در سومالی و هرج و مرج در آسیای مرکزی هرکدام به شکلی در اشاعه‌ی تروریسم مؤثر بوده و شکلی از تروریسم را ایجاد کرده‌اند که حتی اماکن مقدس را «به طرز وحشتناکی» هدف قرار می‌دهد و البته وی اقرار می‌کند که در این حالت «هدف نهایی بیشتر به پایتخت کشورهای عربی نزدیک است تا به نیویورک» (داوید، ۱۳۸۲: ۳۰). طبق گزارش آسوشیتدپرس^۶ رئیس‌جمهور وقت ایران طی سخنانی در اجتماع ده‌هزار نفری مسلمانان شمال آمریکا در چهل‌وسومین کنفرانس سالانه‌ی جامعه‌ی اسلامی در شیکاگو، تأکید کرد که «درحالی که آمریکا مدعی است با تروریسم مبارزه می‌کند، سیاست‌هایی را اجرا می‌کند که باعث تشدید تروریسم و سازمان‌دهی خشونت می‌شود»، لذا باید برای مقابله با تروریسم به «سیاست‌های محرک خشونت» پایان داد (روزنامه‌ی اطلاعات، ۱۳۸۵/۶/۲۱: ۲).

«بولینگ برای کلمباین»^۱ اثر مایکل مور^۲ کارگردان معروف امریکایی، اشاره می‌کند که در این فیلم با مقایسه‌ی میزان خشونت در ایالات متحده و کانادا نشان داده شده که تفاوت میزان خشونت در این دو کشور بسیار چشمگیر و تحت تأثیر رسانه‌ها می‌باشد؛ چراکه وسایل ارتباط جمعی در ایالات متحده شدیداً منجر به افزایش ترس عمومی و «دامن‌زدن به تروریسم» شده و بدین ترتیب ذهن مردم را «برای جنگ آماده می‌کنند». او تأکید می‌کند که رسانه‌ها در ایالات متحده «اطلاعات مربوط به جنگ و تروریسم» را یا اصلاً پخش نمی‌کنند یا آنکه آن را به صورت تحریف شده ارائه می‌دهند (هم‌ذات پنداری خشونت و امنیت، ۱۳۸۱). کنت اس. استرن^۳ در اثر خود به نام «نیروی بر فراز دشت» به تحلیل «جنبش‌های خصمانه‌ی شبه‌نظامی» پرداخته و اذعان می‌کند که هم در رابطه با حادثه‌ی پخش گاز عصبی سارین در ایستگاه متروی توکیو و هم در رابطه با حادثه‌ی انفجار اوکلاه‌ماسیتی، قبل از این حوادث، اطلاعاتی در مورد چگونگی تهیه‌ی گاز سارین و تهیه‌ی بمبی مشابه آن‌چه که در اوکلاه‌ماسیتی منفجر گردید، در اینترنت وارد شده بود (اسلر، ۱۳۸۰: ۳۲۵-۳۲۴). حدود ۱/۵ سال پس از حادثه‌ی اوکلاه‌ماسیتی در آوریل ۱۹۹۵ که طی آن ۱۶۸ تن کشته شدند، هفت تن از اعضای یک گروه شبه‌نظامی ضد دولتی با نام «شبه‌نظامیان کوهستان» در سه ایالت ویرجینیا، اوهایو و پنسیلوانیا دستگیر شدند (اعضای یک گروه شبه نظامی ضد دولتی در آمریکا دستگیر شدند، ۱۳۷۵). در خارج از ایالات متحده نیز، «کشورهای ثروتمند به زمینه‌ی پرورش تروریسم بین‌المللی تبدیل شده‌اند». در فهرست تروریست‌های تحت تعقیب بیشتر اسامی افرادی از کشورهای ثروتمند عرب نظیر عربستان، کویت و امارات به چشم می‌خورد تا کشورهای نظیر الجزایر و مغرب. نتیجه‌ی این مقایسه این است که «فقر در تعداد بسیاری از

⁴ Mikhail Gorbachev

⁵ Dominic David

⁶ Associated Press

¹ Bowling For Columbin

² Michael Moore

³ Kenneth S. Stern

۵٫۸ «رد مسؤولیت کیفری اشخاص آمریکایی»

رشد حقوق بین‌الملل زمینه را برای اینکه افراد («موضوع حقوق بین‌الملل») شوند فراهم کرده و توجه به حقوق بشر نیز به این روند شتاب بخشیده است. علی‌رغم برخی مشکلات نظیر تفاوت دیدگاه‌های فلسفی نسبت به حقوق بشر، امروزه می‌توان مدعی شد که «توجه جدی به وضعیت افراد به عنوان جزئی از حقوق بین‌الملل بر اندیشه «دولت به‌عنوان تنها موضوع این نظام حقوقی»، در حال تفوق است» (بلدسو و بوسچک، ۱۳۷۵: ۱۰۳)؛ با این حال مخالفان «مداخله برای حمایت از فرد یا ملاحظه بشردوستانه» استدلال‌هایی برای این امر دارند از جمله آن که «چنین مداخله‌ای می‌تواند به صورت بهانه‌ای برای پیگیری منافع ملی به جای منافع بشردوستانه باشد» (بلدسو و بوسچک، ۱۳۷۵: ۴۸۴).

از زمان قرارداد وستفالی^۱ (۱۶۴۸ میلادی) تا زمانی که حاکمیت اطلاق خود را حفظ کرده بود، فرد نمی‌توانست موضوعیتی در عرصه‌ی روابط بین‌الملل داشته باشد، ولی امروزه محققان افراد را به عنوان بازیگران جدید وارد این عرصه نموده‌اند (کاسسه، ۱۳۷۰: ۱۲۷؛ دوئرتی و فالتزگراف، ۱۳۷۲: ۵۵/۱؛ مقتدر، ۱۳۷۳: ۴۳؛ هاپکینز و مانزباخ، ۱۳۷۲: ۵۸؛ Wolfers, 1991: 186؛ Rynolds, 1981: ۵۸؛ کازمی، ۱۳۷۲: ۳۵)؛ البته هنوز نیز خیلی‌ها با این امر که فرد بازیگر بین‌المللی محسوب شده و موضوع حقوق بین‌الملل به شمار آید، مخالف‌اند. با این وجود لیبرالیسم کلاسیک با تأکید بر فرد و انتزاعی بودن هیأت اجتماعی، فرد را در مرکز توجهات خویش قرار می‌دهد (دوئرتی و فالتزگراف، ۱۳۷۲: ۵۵/۱). ولفرز ضمن اعتقاد به آنکه هنوز زمان مناسب برای نگرش به فرد به عنوان بازیگر بین‌المللی در مقابل دیدگاه کلاسیک فرا نرسیده، اذعان می‌کند که هم دیدگاه کلاسیک و هم دیدگاه نوین «باید توجه خود

را بر روی نوع بشر به عنوان بازیگر بیشتر نمایند» (Wolfers, 1991: 31-33). اینکه می‌گوییم افراد وارد عرصه‌ی روابط بین‌الملل شده و مورد توجه حقوق بین‌الملل قرار گرفته‌اند، به این معنا است که فرد فرد آحاد بشری در این راستا اهمیت یافته‌اند، نه آنکه افراد خاصی، به سبب دارا بودن نقش سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی، مذهبی یا شهرت علمی و ادبی مدنظر باشند و این اشتباهی است که در نظر بیشتر نظریه‌پردازان قابل مشاهده است (هاپکینز و مانزباخ، ۱۳۷۲: ۵۸ و کازمی، ۱۳۷۲: ۳۰۵). کاسسه ضمن بیان ضعف‌های این ایده، به بررسی مبسوط و بیان دلایل اهمیت نقش افراد در صحنه بین‌المللی اشاره می‌کند (کاسسه، ۱۳۷۰: ۱۲۷-۱۳۲). به هر حال باید توجه داشت که در زمان ما افراد از دو نظر وارد عرصه‌ی روابط بین‌الملل شده‌اند که به این دو مسأله کمتر در کنار یکدیگر توجه شده است:

الف- از جنبه‌ی حمایتی که تجلی این امر در حقوق بشر دیده می‌شود؛

ب- از جنبه‌ی مسؤولیت که تجلی آن در مجازات جنایت‌کاران جنگی قابل مشاهده است.

حقوق بشر از تجلیات مهم حمایت از افراد در مقابل حاکمیت سرزمینی دولت‌ها بر تابعان خویش است؛ یعنی چیزی که تا قبل از جنگ جهانی دوم در چارچوب صلاحیت داخلی دولت‌ها قلمداد می‌شد. در این زمان بود که «اصل حق ملت‌ها در تعیین سرنوشت خود» الگوی کلاسیک حاکمیت مطلق داخلی را به چالش کشید تا اینکه پس از خاتمه‌ی جنگ دوم جهانی، نظریه‌ی «حقوق بشر» نیز به آن افزوده شد (کاسسه، ۱۳۷۰: ۳۲۷). علت اصلی توجه به این اصول جنایات فجیع و تعدد موارد نقض حقوق انسانی در جریان این جنگ بود. تجلی این توجه به حقوق بنیادین آحاد بشر در منشور ملل متحد علی‌الخصوص بند ب. پ ماده‌ی ۵۵ و ماده‌ی ۵۶ فصل نهم و بند ۱ ماده‌ی ۱۳ فصل چهارم و بند ۲

¹ Peace of Westphalia

جنگ» از «جنایات جنگی»، امکان محاکمه‌ی رؤسای یک کشور را فراهم آورد؛ در صورتی که مسؤولیت حکومت‌کنندگان پیش از آن، به پرداخت غرامت‌های نقدی محدود می‌شد (ارسنجانی، ۱۳۴۲: ۴۳ و ۱۵۱). بدین ترتیب زمینه برای آنکه افراد تابع حقوق بین‌الملل محسوب شوند، مهیا گردید و به تدریج نیز مواردی نظیر امضای «قرارداد راجع به جلوگیری از کشتار دسته‌جمعی (ژنوساید) و مجازات آن» در ۹ دسامبر ۱۹۴۸ (ناصرزاده، ۱۳۷۲: ۵۸۷)، کنوانسیون سال ۱۹۴۸ مبنی بر «عدم شمول مرور زمان در خصوص جنایات جنگی و جنایات غیرانسانی» (کاسسه، ۱۳۷۰: ۳۵۹) و کنوانسیون بین‌المللی «منع مجازات جنایت آپارتاید» مصوب ۳۰ نوامبر ۱۹۷۳ (ناصرزاده، ۱۳۷۲: ۹۵) بر توجه به افراد به عنوان تابعان و مکلفان حقوق بین‌الملل تکامل بخشیده‌اند. ایالات متحده آمریکا جزء چند دولتی بود که با این کنوانسیون مخالفت کرد (بلدسو و بوسچک، ۱۳۷۵: ۵۹۷). جنایت صرب‌ها در کشتار دسته‌جمعی، شکنجه و تجاوز به زنان موجب گردید که شورای امنیت با تصویب قطع‌نامه‌های ۸۰۸ و ۸۲۸ تصمیم به ایجاد یک «دیوان بین‌المللی کیفری» جهت محاکمه‌ی جنایت‌کاران جنگی بگیرد که البته هنوز راه درازی برای فعالیت کامل آن وجود دارد (میرزایی ینگجه، ۱۳۷۳: ۱۵۷). مفهوم «مسؤولیت بین‌المللی» نیز در زمان ما دگرگون گردیده و این مسؤولیت که در ابتدا صرفاً جنبه‌ی حقوقی داشت، امروزه جنبه‌ی جزایی یافته است و چون مسؤولیت بین‌المللی شامل مواردی نظیر «تجاوز، کشتار دسته‌جمعی، آزادی تعیین سرنوشت و منع سلطه‌گری، حقوق بشر، حفظ محیط زیست» گردید، لذا افراد به واسطه‌ی «جنایات بین‌المللی، جنایات علیه صلح، جنایت علیه بشریت و جنایت جنگی» محاکمه و مجازات می‌شوند (باوند، ۱۳۷۰: ۴۴۹-۴۴۸).

نتیجه اینکه امروزه شاهد پیدایش «ممنوعیت‌های خاص حقوقی» در رابطه با افراد هستیم که نقض آن‌ها موجب مسؤولیت مستقیم آنان می‌شود، «یعنی افراد به معنی اخص کلمه

ماده‌ی ۶۲ فصل دهم قابل مشاهده است (ناصرزاده، ۱۳۷۲: از ص ۳۱۵ به بعد). تصویب اعلامیه‌ی جهانی حقوق بشر در ۱۰ دسامبر ۱۹۴۸ نقطه‌ی عطف بعدی این روند بود و علی‌رغم آنکه اصول مندرج در این اعلامیه نه از سوی دولت‌ها و نه از سوی محاکم حقوقی، لازم‌الاجرا تلقی نمی‌شود، ولی این امر «بدین معنی نیست که برخی از اصول مهم مندرج در اعلامیه به صورت عرف و یا اصول حقوقی عمومی درنیامده است» (میرزایی ینگجه، ۱۳۷۳: ۶۸). از دهه ۶۰ به بعد «قواعد ناظر بر روابط دولت‌ها با اتباعشان» افزایش یافت و شاهد «کنوانسیون‌های متعددی که برای حمایت از حقوق بشر، اعم از حقوق اقلیت‌ها، حقوق زنان و حقوق کارگران وضع شده»، هستیم (میرزایی ینگجه، ۱۳۷۳: ۱۱۷). تصویب «میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی» در مجمع عمومی در ۱۶ دسامبر ۱۹۶۶ نقطه‌ی عطف بعدی این روند است که در آن بر ضوابط محاکم قضایی در ارتباط با افراد جامعه، حق آزادی و امنیت، تساوی مردم، آزادی فکر و وجدان و مذهب و آزادی بیان تأکید شده و حتی براساس بند ۲ ماده‌ی ۵ این میثاق هر نوع محدودیت یا انحراف از حقوق اساسی بشر مردود و در ماده‌ی ۲۸ آن تأسیس «کمیته‌ی حقوق بشر» مورد تأکید قرار گرفته است (ناصرزاده، ۱۳۷۲: ۳۳ و از ص ۲۴ به بعد). کم‌کم برخی از اصول اعلامیه‌ی حقوق بشر به شکل «قواعد آمره حقوق بین‌الملل» درآمدند؛ چنانکه «کمیسیون حقوق بین‌الملل، ممنوعیت توسل به زور، ممنوعیت برده‌داری، ممنوعیت دزدی دریایی و ممنوعیت نسل‌کشی را در زمره‌ی قواعد آمره برشمرده است» (میرزایی ینگجه، ۱۳۷۳: ۶۹).

شکل دوم توجه حقوق بین‌الملل به افراد، در نظام‌نامه‌ی موسوم به «منشور نورنبرگ» جلوه نمود که در آن افراد به عنوان مسؤول جنایات غیرانسانی خود مورد توجه حقوق بین‌الملل قرار گرفتند و بدین ترتیب دادگاه نورنبرگ «سابقه‌ی حقوقی محکمی برای رسیدگی به جنایات جنگی» به وجود آورد (کاظمی، ۱۳۷۲: ۳۲۴). تفکیک «جنایات مبادرت به

دادگاه جنایات بین‌المللی خارج می‌شود، (۱۳۸۱) و به همین دلیل زمینه را برای خروج خود از این دیوان آماده کرد. لازمه‌ی جنگ گسترده‌ی آمریکا جهت «مقابله با تروریسم»، حضور سربازان آمریکایی در نقاط مختلف دنیا بود؛ لذا باید مسؤلیت جزایی از این افراد سلب می‌گردید و نوعی کاپیتولاسیون و مصونیت قضایی برای آن‌ها طراحی می‌شد. پیگیری همین قضیه توسط ایالات متحده و اصرار این کشور که «دادگاه بین‌المللی کیفری» را با خطر انحلال مواجه کرده بود، منجر به تصویب قطع‌نامه‌ی ۱۴۲۲ شد که مطابق آن «نظامیان و غیرنظامیان آمریکایی عضو نیروهای پاسدار صلح سازمان ملل» به مدت یک سال از تحقیق و تعقیب قانونی این دادگاه، معاف می‌شدند و این مصونیت درحالی شامل اتباع آمریکا می‌گردید که این کشور عضو دادگاه بین‌المللی کیفری نبود (کرمانی، ۱۳۸۱).

امروزه مسلم است که حمایت از فرد بدون محاکمه‌ی کسانی که به حقوق این فرد متعرض می‌شوند، امری غیرممکن است و بدین لحاظ جنبه‌ی حمایتی حقوق بین‌الملل از افراد (که مهم‌ترین تجلی آن «حقوق بشر» است)، با جنبه‌ی کیفری آن پیوند خورده و درهم تنیده می‌شود. عدم توجه و اخلال در جنبه‌ی کیفری حقوق بین‌الملل، که در جنگ پیشگیرانه آمریکا علیه تروریسم غیرقابل احتراز می‌باشد، جنبه‌ی حمایتی حقوق بین‌الملل را مختل می‌سازد و بدین ترتیب سدی در مقابل یکی از وظایف اصلی حقوق بین‌الملل یعنی حمایت از حقوق بشر و ممانعت از نقض آن ایجاد می‌کند.

۵،۹ «رخداد فجایع و مسؤلیت

جمعی»

دغدغه‌ی مهم حقوق بین‌الملل کنترل جنگ‌هاست؛ چراکه تجربه‌ی تاریخی بشریت نشان داده که معمولاً در جنگ‌ها آسیب غیرنظامیان بیش از نظامیان بوده است. حقوق بین‌الملل سعی نموده

تابعان حقوق بین‌الملل هستند» و نمی‌توانند در پناه مسؤلیت دولتی خویش از مسؤلیت خود در قبال اعمالی نظیر جرائم جنگی، جرائم علیه صلح و جرائم علیه بشریت در قالب نسل‌کشی یا ژنوساید^۱، شانه خالی کنند (بلدسو و بوسچک، ۱۳۷۵: ۱۱۰). به عبارت دیگر امروزه شاهد پیدایش «حقوق جزای بین‌الملل» هستیم؛ چیزی که تا چندی پیش به سختی مورد پذیرش حقوق‌دانان قرار می‌گرفت. رشد حقوق جزای بین‌الملل در سایه‌ی تشکیل دادگاه‌های ویژه‌ی بررسی جنایات جنگی در برخی از مناطق نظیر بوسنی و رواندا (ر.ک به: میرمحمدصادقی، ۱۳۷۷) و سپس اقدام جهت ایجاد یک دیوان دائمی بین‌المللی تحت عنوان «دادگاه بین‌المللی کیفری» (که بعدها با امضای ۶۰ کشور جهان در یازدهم آوریل ۲۰۰۲ عملاً تشکیل گردید)، شتاب بیشتری گرفت. برخی از محققان به جنبه‌ی ذاتی تعارض میان مواضع ایالات متحده با تشکیل این دیوان اشاره کرده‌اند. به عنوان مثال لی کیسی حقوق‌دان آمریکایی معتقد است که «آمریکا به دلیل تعارضات میان اصول قانون اساسی این کشور و اساس‌نامه‌ی دیوان بین‌المللی کیفری، امکان پیوستن به این دادگاه را ندارد» (دهقانی، ۱۳۸۲)؛ اما ما می‌خواهیم به جنبه‌های عرضی این تعارض به عنوان نتیجه‌ی استراتژی مبارزه علیه تروریسم، اشاره کنیم: نگرانی آمریکا از این است که «سربازان و نیروهای نظامی این کشور که بخشی از مأموریت حفظ صلح در یک کشور عضو پیمان را دارا می‌باشند، براساس ادعاهای کشور میزبان، می‌توانند پای میز محاکمه کشیده شوند» (دهقانی، ۱۳۸۲: ۱۲)؛ لذا علی‌رغم آنکه بیل کلینتون^۲ رئیس‌جمهور سابق آمریکا معاهده‌ی تأسیس این دادگاه را امضا کرده بود، جرج بوش از «ارائه‌ی مدارک مربوط به این معاهده به سنای آمریکا برای تأیید» خودداری و آن را به دلیل امکان «تحت پیگرد قرارگرفتن سربازان و افسران آمریکایی»، در تعارض با منافع این کشور دانست (امروز به طور رسمی آمریکا از معاهده‌ی تأسیس

² Bill Clinton

¹ Genocide

میدان جنگ گاهی «کاملاً مخالف آموزش‌ها و تعلیم تکاوران دریایی» است؛ چراکه «اصل اساسی قانون جنگ این است که کسانی که خارج از صحنه‌ی نبرد هستند، هرگز نباید دانسته مورد هدف قرارگیرند» (تایم، ۱۳۸۵-الف: ۱). در جنگ پیشگیرانه ایالات متحده علیه تروریسم (و حتی پیش از آن در اواخر قرن بیستم و پس از آن در دهه‌ی دوم قرن بیست و یکم)، شاهد مسائلی هستیم که در مباحث فوق مورد توجه قرار گرفته‌اند؛ یعنی درحالی‌که حقوق بین‌الملل، اصل «مسؤولیت شخصی» را مورد توجه خود قرار می‌دهد، عملاً در این استراتژی جایگاهی برای این اصل وجود ندارد. والیس در این رابطه معتقد است که «تئولوژی بوش مبنی بر اینکه ما خیر هستیم و آن‌ها شر، تنها تلاش برای پوشاندن جرائمی است که آمریکا مرتکب آن شده است؛ جرائمی که باعث شده جهان از آمریکا بیزار باشد» (والیس، ۱۳۸۲: ۱۵).

بمباران‌های هوشمند و موشک‌های لیزری به هیچ وجه نتوانسته‌اند از آمار کشته‌شدگان غیرنظامی بکاهند. تلاش برای بمباران‌های وسیع، جهت کاهش تلفات درگیری‌های مستقیم نظامی نیز، بر شدت فجایع می‌افزود. حدود سی‌هزار غیرنظامی در جنگ اول خلیج فارس (یعنی جنگ آزادسازی کویت) به واسطه‌ی همین بمباران‌ها کشته شدند، ولی رسانه‌های مهمی نظیر سی.ان.ان، کمتر تصاویری از این فجایع انسانی به نمایش گذاشتند. در جریان تحریم عراق نیز عملاً بیشترین آسیب متوجه غیرنظامیان شد؛ به عنوان نمونه اعلام گردید که بر اثر این تحریم، ماهانه به طور متوسط بیش از پنج هزار کودک زیر پنج‌سال عراقی، بر اثر سوءتغذیه یا کمبود دارو مرده‌اند (هر ماه ۱۱ هزار کودک عراقی از سوءتغذیه می‌میرند، ۱۳۷۴). در ۱۸ آوریل ۱۹۹۶، ۱۰۶ پناه‌جو در اردوگاه سازمان ملل در قانا کشته شدند که در میان آن‌ها، ۵۶ بچه به چشم می‌خورد

ضمن بازکردن کانال‌هایی متعدد برای دستیابی به منافع ملی کشورها و پرهزینه ساختن جنگ برای تأمین این منافع، راهکارهایی برای خاتمه‌ی آن ارائه دهد؛ همچنانکه سعی نموده آسیب‌های جنگ متوجه غیرنظامیان نشده و آسیب نظامیان نیز به حداقل ممکن کاهش یابد. تجربه‌ی دو جنگ عالم‌گیر در نیمه‌ی اول قرن بیستم نشان داد که اعمال تلافی‌جویانه‌ای که ظاهراً «برای مجبورنمودن طرف‌های مخاصمه به رعایت مقررات» صورت می‌گرفت، نتیجه‌ای جز «افزایش شقاوت و نقض شدیدتر اصول اساسی حقوق جنگ» به همراه نداشته است (بلدسو و بوسچک، ۱۳۷۵: ۵۹۰). داوید در مورد دغدغه‌ی «کنترل در استفاده از خشونت» معتقد است که «باید کنترل هرگونه استفاده‌ی ممکن از ابزارهای نیروی نظامی را در دست گرفت و خود را از قید فرهنگ انحصاری جنگ تمام عیار که در دو قرن گذشته بر ما تحمیل شده، آزاد ساخت» و موارد استفاده از قدرت نظامی را کاهش داد (داوید، ۱۳۸۲: ۱۳).

فیلیپ کاپوتو^۱، ناوبان سابق نیروی دریایی و نویسنده‌ی رمان «اعمال ایمانی»^۲ معتقد است که رخداد فجایع درحالت جنگی، امری عادی است. به عقیده‌ی وی سربازی که در حالت دائمی «ترس و نگرانی و ناامنی» به سر می‌برد و نمی‌داند «دشمنش کیست و در کجا هست؟»، غرقه در «دریای خصومت» می‌شود و در چنین حالتی «حتی بهترین سربازان هم بعد از مدتی به آدمکش‌های حرفه‌ای تبدیل می‌شوند». از نظر وی سربازان طی جنگ با یکدیگر خیلی صمیمی می‌شوند و وقتی «سربازی دوست صمیمی‌اش را از دست می‌دهد، آنگاه کم‌کم تا جایی پیش می‌رود که درصدد انتقام برمی‌آید» (تایم، ۱۳۸۵-الف: ۱). ناخدا دوم گری سالیس^۳، وکیلی با سابقه‌ی شرکت در جنگ ویتنام که دوره‌های حقوق جنگ را در دانشگاه جرج تاون^۴ و وست پوینت^۵ گذرانده، معتقد است که اتفاقات

^۴ Georgetown University

^۵ West Point

^۱ Philip Caputo

^۲ Acts of Faith

^۳ Gary Salis

صلح نوبل ۲۰۰۶، از وضعیت کودکان عراقی در این کشور بازدید کرد گفت که می‌خواهد بوش را بکشد. نمونه‌هایی دیگر از گرایش به سمت «مسئولیت جمعی» (یعنی عقب‌گرد در یک اصل مترقی) در متحدان استراتژیک ایالات متحده قابل مشاهده است. اسرائیل با ساخت دیوار حائل، که یادآور دیوار برلین است، سرزمین‌های اشغالی ۱۹۴۸ را از کرانه‌ی باختری جدا کرد و موجب قطع ارتباط میان هفتصد هزار نفر از اهالی روستاها و شهرک‌های فلسطینی مجاور دیوار با دیگر فلسطینیان ساکن در منطقه‌ی کرانه‌ی باختری گردید. ساخت این دیوار در ژوئن سال ۲۰۰۰ میلادی در کابینه‌ی رژیم صهیونیستی به ریاست وقت آریل شارون^۳ تصویب و در سال ۲۰۰۲ عملیات اجرایی آن (که حدود ۳۵۰ کیلومتر) است، آغاز شد. در کنار این دیوار بتونی ۶ متری، دیواری با سیم خاردار همراه با جریان برق و تعدادی خندق بزرگ تعبیه و حفر شده است (نیوزویک، ۱۳۸۲: ۱۲). اوج رویکرد اسرائیل به مسئولیت جمعی در خراب‌کردن خانه‌های مبارزان فلسطینی و حمله به لبنان قابل مشاهده بود. در جریان حمله‌ی ۳۳ روزه‌ی تابستان ۲۰۰۶ اسرائیل به جنوب لبنان، بیش از هزار لبنانی کشته شدند که به نوشته‌ی رسانه‌های آمریکایی اغلب آن‌ها غیر نظامیان بودند. جان بولتون^۴، سفیر وقت آمریکا در سازمان ملل «پس از آن‌که شورای حقوق بشر، اسرائیل را در جریان یورش به لبنان به نقض حریم حقوق بشر متهم کرد، این شورا را به خاطر اعتراض به اسرائیل، بی‌کفایت دانست» (حمایت از جنگ، ۱۳۸۵). در نوزدهمین روز این حمله‌ی اسرائیل به لبنان (۸۵/۵/۸) دومین فاجعه‌ی انسانی در پناهگاهی در منطقه‌ی قانا در شهر صور رخ داد و افکار عمومی جهانیان را متأثر نمود. ۲۲ نفر از تعداد ۵۰ کشته‌ای که در همان ابتدا از زیر آوارها بیرون آمدند، کودک بودند (بازتاب).

«مسئولیت جمعی» یا به عبارت دقیق‌تر گسترش رویکرد به آن، نتیجه‌ی طبیعی جنگ پیشگیرانه‌ی

(بازتاب). حمایت‌های آمریکا امکان محکومیت این حادثه توسط مجامع بین‌المللی را مختل کرد. یک سال پس از حادثه‌ی یازدهم سپتامبر ۲۰۰۱ و در جریان حمله به افغانستان، حوادث مشابه افزایش چشمگیری داشت. توجیه رسمی آمریکا و انگلیس در بمباران افغان‌ها که در بعضی از موارد منجر به کشته‌شدن تعداد زیادی از کودکان و زنان (ظاهراً به اشتباه) گردید، «تحویل مظنونان به اقدامات خرابکارانه» بود (چامسکی، ۱۳۸۲: ۱۸). هنگامی که در اواخر سال بعد بوش درخواست خود را مبنی بر «برقراری دموکراسی در خاورمیانه» مطرح کرد، اغلب مطبوعات عربی صحبت‌های وی در رابطه با «دموکراسی، تروریسم و دیکتاتوری» در کشورهای عربی را سرپوشی برای تحت‌الشعاع قراردادن مسأله‌ی توقف قتل عام در فلسطین اشغالی و پایان اشغال عراق قلمداد کردند (رویترز و ایسنا، ۱۳۸۲: ۳).

ریپول مارک جریت^۱، کارشناس سابق خاورمیانه در سیا و عضو دائم سازمان AEI در واشنگتن معتقد است که سردمداران «دموکراسی مدرن غربی» باید بیشتر از سایر کشورها از جنگ «شرمنده» باشند؛ چراکه «کشتار غیرنظامیان به دست آمریکایی‌ها» بسیار تأسف برانگیز بوده و حتی تحت عنوان مقابله با «تندروهای مبارز، آشوب‌گران و شبه‌نظامیان»، قابل توجیه نیست (تایم، ۱۳۸۵-الف: ۱). و سلی کلارک^۲، ژنرال بازنشسته‌ی ارتش و فرماندهی سابق ناتو در رابطه با ماجرای کشتار غیرنظامیان در حدیثه‌ی عراق، به طرح سؤال‌هایی پرداخته؛ از جمله اینکه «آیا چنین وقایعی در گذشته اتفاق افتاده است؟ آیا این حوادث بیانگر تحلیل و فروپاشی ضوابط انتظامی در نیروهای ما نیست؟ مهم‌تر اینکه در زندان ابوغریب نیروهای ما به کدام تعهدات و اصول اخلاقی پایبند بوده‌اند؟ آیا ما می‌توانیم دوباره محبوبیتمان را در عراق به دست آوریم؟» (تایم، ۱۳۸۵-الف: ۱). هنگامی که برنده‌ی ایرلندی جایزه

³ Ariel Sharon

⁴ John Bolton

¹ Repoel Mark Jarrett

² Wesley Kanne Clark

قطع شود، می‌نگرد؛ لذا در اعلام راهبرد جدید امنیت ملی خود در سال ۲۰۰۲ میلادی، با اشاره به اینکه «دشمنان تمدن، آشکارا و فعالانه طالب ویرانگرترین فن‌سالاری‌های جهان هستند»، به توجیه استراتژی پیشگیری یا پیشدستی خود برای «بازداشتن اقدامات خصمانه‌ی دشمنان» پرداخت؛ یعنی کنارگذاشتن «خویش‌تن‌داری» و مجاز بودن «حق زدن ضربه‌ی نخست» (آقای بوش نمی‌شود همه مردم دنیا را کشت، ۱۳۸۲: ۱). برژینسکی^۳ در مصاحبه‌ی خود با روزنامه‌ی مردم ارگان حزب کمونیست چین، در پاسخ سؤالی مبنی بر اینکه آیا احساس تهدید صرفاً «می‌تواند توجیهی برای علت علاقه‌ی این کشور به استفاده از قدرت نظامی جهت حل مشکلات باشد؟»، چنین پاسخ می‌دهد:

«اتکای آمریکا به قدرت نظامی جهت حل مسائل، می‌تواند علل متعددی داشته باشد. من بسیاری اوقات از اتکای افراطی آمریکا برای استفاده از توان نظامی انتقاد کرده‌ام. این درحالی است که آمریکا از داشتن شرکای متعددی که قادر به بهره‌گیری از قدرت در نقاط دوردست باشند، محروم است» (سوءاستفاده آمریکا از قدرت، ۱۳۸۵: ۷).

نتیجه‌ی داخلی جنگ پیشگیرانه آمریکا علیه تروریسم، افزایش محدودیت‌ها و نتیجه‌ی خارجی آن، توسعه‌ی خشونت بود که هر دوی این‌ها اصل بدیهی «تناسب میان جرم و مجازات» را به چالش می‌کشید. داوید^۴ به نحوی ماهرانه این پدیده را تبیین و می‌نویسد که «احساس آسیب‌پذیری و برتری در نظام آزادی، به یک بدگمانی ویران‌کننده‌ی تبدیل شده که می‌تواند واکنش‌های شدید را به دنبال داشته باشد و کشور را به سوی بهره‌مندی از برخی قوانین خاص سوق دهد؛ به طوری که الگوهای موجود از مک‌کارتیسم^۵ گرفته تا رأی دادگاه‌های نظامی به راهکارهای قانون میهن‌پرستی متوسل شود» (داوید، ۱۳۸۲: ۵۴). همین دیدگاه موجب

ایالات متحده علیه تروریسم است که حتی دامنگیر گروه‌های مخالف داخلی ایالات متحده نیز گردیده است؛ به عنوان نمونه عملکرد کارمندان «سازمان بی.ای.تی.اف» که وابسته به اداره‌ی دارایی ایالات متحده هستند و پس از محاصره‌ی مقر دیویدیان در واکوی تگزاس توسط اف.بی.آی، حمله به طرفداران دیوید کوروش را در فوریه‌ی ۱۹۹۳ طراحی و اجرا کردند، فوق‌العاده بحث برانگیز گردید. در این حمله «تمامی کسانی که در داخل ساختمان بودند، از جمله فرزندان و کودکان اعضای فرقه کشته شدند» (اسلر، ۱۳۸۰: ۲۶۷). مقایسه‌ی سیاست‌های اروپا و آمریکا در قبال تروریسم نشانگر آن است که «هر دو سوی آتلانتیک این پدیده را به عنوان تهدید نظام سرمایه‌داری غرب در قرن جدید میلادی قبول دارند» و اگرچه هم‌گرایی آمریکا و اروپا در جریان حمله به افغانستان قابل تأمل بود؛ ولی در صورتی که این اقدامات همراه با «رعایت حقوق بین‌الملل» نباشند، موجب جدایی اروپا از ایالات متحده می‌شود (ظریف، ۱۳۸۴: ۱۲).

۵،۱۰ «افزایش محدودیت و خشونت»

عدم تناسب بین جرم و مجازات»

بزرگ نمودن بیش از حد هدف، توجیهی است برای راهکارهای رسیدن به آن. وحشت جنگ سرد در دهه‌ی ۶۰ توجیهی بود که باری گلدواتر^۱ اکاندیدای ریاست‌جمهوری ایالات متحده در سال ۱۹۶۴ هرگونه «تندروی» را در دفاع از آزادی مجاز اعلام کند (اسلر، ۱۳۸۰: ۲۸۴). نگاه غرب به مسأله‌ی تروریسم از این قاعده مستثنی نیست. در همین راستا، در اوایل سال ۲۰۰۵ شاهد تهدید هسته‌ای برای مقابله با تروریسم توسط ژاک شیراک^۲، رئیس‌جمهور وقت فرانسه بودیم که با واکنش‌های وسیع جهانی روبه‌رو گردید. تناسب بین جرم و مجازات در چنین بیاناتی کاملاً درهم می‌ریزد. بوش به تروریسم همچون یک غده‌ی سرطانی در حال پیشروی که به سرعت باید

⁴ David

⁵ McCarthyism

¹ Barry Goldwater

² Jacques Chirac

³ Brzezinski

توجه به «حریم زندگی خصوصی، رازداری در نامه‌نگاری و آزادی اطلاعات را زیر سؤال می‌برند» و حتی «برای شنوهای تلفنی دیگر نیازی به مجوز نیست و بازجویان می‌توانند بدون جواز بازرسی به اطلاعات شخصی شهروندان دست یابند». جالب آن است که جهت تعیین «خطامشی فکری افراد» پلیس فدرال از کتابخانه‌ها می‌خواهد که لیست کتاب‌ها و سایت‌های اینترنتی مورد استفاده اعضای خود را در اختیار این سازمان بگذارند و از همه حیرت‌انگیزتر، طرح پنتاگون با اسم رمز «TIA»^۵، سیستم نظارت تام بر اطلاعات است که به یک ژنرال آمریکایی با سابقه به نام جان پویندکستر^۶ واگذار شد و عبارت است از «جمع‌آوری به طور متوسط ۴۰ صفحه اطلاعات درباره‌ی هریک از ۲/۶ میلیارد نفر ساکن در کره‌ی زمین و واگذاری پردازش آنان به یک رایانه» (رامونه، ۱۳۸۲: ۱۱). روزنامه‌ی نیویورک تایمز بالاخره فاش ساخت که «بوش بعد از حملات یازدهم سپتامبر، فرمانی سری را امضا کرد که به آژانس امنیت ملی «ان.اس.ا» اجازه می‌داد تا مکالمات تلفنی بین‌المللی و پست الکترونیک‌ها در آمریکا را بدون تأیید دادگاه که برای چنین امری الزامی است، کنترل نماید» (شبکه‌ی بین‌الملل روزنامه اطلاعات به گزارش خبرگزاری رویتر، ۱۳۸۴). آخرین حرکت در جهت افزایش محدودیت، اقدام بوش برای تصویب قانون جدید شکنجه‌ی مظنونان بازداشت‌شده بود که در روز ۲۹ اکتبر ۲۰۰۶ (۸۵/۷/۲۷) به امضای وی رسید. براساس این قانون، «سازمان‌های اطلاعاتی آمریکا این حق را خواهند داشت به محض مظنون‌شدن به یک نفر، وی را بدون مدرک قابل قبول برای مدت طولانی دستگیر کنند و ممکن است سال‌ها این بازداشت طول بکشد». همچنین براساس این قانون که موجب خشم سازمان‌های مدنی و بین‌المللی و نمایندگان کنگره و حزب دموکرات گردید، «استفاده از زور و شکنجه در بازجویی مجاز است» (دموکرات‌ها قانون

افزایش «اقدامات مخالف حقوق بشر و آزادی‌های خصوصی و عمومی افراد» توسط آمریکا در سطح داخلی و سطوح بین‌المللی گردیده است. نمونه‌ی داخلی این اقدام «اجازه‌ی کنگره‌ی آمریکا به مقامات دولتی برای بازداشت اشخاصی که مظنون به دخالت در اقدامات تروریستی هستند»، برای مدت زمانی نامشخص (مخالف ماده‌ی ۱۱ اعلامیه‌ی جهانی حقوق بشر) و نمونه‌ی بین‌المللی آن عدم پذیرش جنگ‌جویان افغان و عرب به عنوان اسیر جنگی (مخالف موافقت‌نامه‌ی سوم ژنو در خصوص برخورد با اسرای جنگی) و عدم تمایز میان اشخاص و اماکن نظامی و غیرنظامی (مغایر با مواد ۴۸ و ۵۰ و ۵۲ موافقت‌نامه‌ی چهارم ژنو در خصوص حفاظت از غیرنظامیان در جنگ) است (الانتقاد، ۱۳۸۴: ۱۲).

ایناسیو رامونه^۱، استاد تئوری ارتباطات در دانشگاه‌های پاریس تحت عنوان «نظارت تام» به بررسی وضعیت دخالت سازمان‌های اطلاعاتی در حریم‌های خصوصی مهاجران و مردم آمریکا پرداخته است. توجیهی که برای این کار یعنی محدودکردن زندگی خصوصی وجود دارد، کسب امنیت بیشتر است. در این روند، اطلاعات مربوطه «به یک دستگاه تصفیه‌ی اطلاعات موسوم به «سیستم رایانه‌ای کنترل بازدارنده»^۲ منتقل می‌شود». این سیستم هویت کلیه‌ی مسافری را چک و خطر بالقوه هرکدام از آن‌ها را تخمین و «هریک از آنان را با یک کد رنگی مشخص می‌کند». اداره‌ی مهاجرت و وزارت امور خارجه با همکاری یکدیگر در این روند مشارکت دارند. اطلاعات مربوط به افراد نیز توسط یک شرکت به نام «نقطه‌ی انتخاب»^۳ خریداری و به دولت آمریکا فروخته می‌شود؛ چراکه «ذخیره‌کردن اطلاعات شخصی توسط دولت ممنوع است»، ولی یک شرکت خصوصی می‌تواند مأمور انجام این کار شود. نظارت‌های فوق مربوط به خارجیان است، ولی شهروندان آمریکایی نیز مستثنی نیستند. «قانون میهن‌پرستی»^۴ اشکال نوینی از کنترل نظیر عدم

⁴ Patriot Act

⁵ Total Information Awareness

⁶ John Poindexter

¹ Ignacio Ramone.

² CAPPS

³ Choice Point

۶ «شکست محتوم دکترین جنگ پیشگیرانه»

بوش پسر به عنوان نامزد جمهوری خواهان در مناظرات تلویزیونی انتخابات ریاست جمهوری در سال ۲۰۰۰ میلادی، «نسبت به فعال بودن بیش از حد سیاست خارجی آمریکا هشدار داد و به اثرات منفی آن در سرتاسر جهان اشاره کرد». او قدرت و فروتنی آمریکا را زمینه‌ی استقبال دنیا از آمریکا و غرور را عامل تنفر جهانیان از این کشور دانست. ارائه‌ی دکترین «جنگ پیشگیرانه» و درگیری در افغانستان و سپس در عراق و تهدید مداوم دشمنان احتمالی توسط بوش و تیم نومحافظه‌کار همراه وی، نشان داد که سیاست آمریکا طی شش سال پس از آن مناظره‌ی تلویزیونی تا چه حد دگرگون شده است. ایالات متحده حتی نتوانست همبستگی افکار عمومی جهانی را که پس از حادثه‌ی یازدهم سپتامبر، در قالب احساس همدردی با قربانیان این حادثه ایجاد شده بود، حفظ کند و سیاست جنگ بازدارنده و یک‌جانبه‌گرایی این کشور باعث گردید که «حمایت و پشتیبانی جامعه‌ی بین‌المللی را از دست بدهد». جو کلاین^۱ در مقاله‌ای در مجله‌ی تایم تأکید کرد که علی‌رغم آنکه «بوش قول سیاست خارجی مبتنی بر تواضع و فروتنی و سیاست داخلی همدلی با مردم را داده بود»؛ آنچه جای آن را گرفت «سیاست خارجی مبتنی بر غرور و تکبر و سیاست داخلی بدبینانه و ظالمانه» بود (والیس، ۱۳۸۲: ۱۵). داوید ضمن تأیید مبارزه با تروریسم، اعمالی نظیر حمله به افغانستان را به عنوان راهکاری برای این فرآیند، زیر سؤال می‌برد:

«مبارزه علیه تروریسم با اقدامات عینی همراه است و سوزاندن ریشه‌های آن بی‌آنکه اعتبار ما را در حفظ و نگهداری زیر سؤال ببرد، قانونی به نظر می‌رسد، ولی کسی باور نمی‌کند که به زانو درآوردن افغانستان برای حل و فصل مشکلات یا پیگیری سایر

جدید شکنجه را لکه‌ی ننگی برای آمریکا دانستند، (۱۳۸۵). کامینسکی رابطه‌ی میان شرایط جنگی، حرف‌شنوی شهروندان و محدودشدن حیطة آزادی فردی را چنین تبیین می‌کند:

«طی دوران جنگ، شهروندان کشور جنگ‌افروز، انگیزه‌ی رهبران خود را زیر سؤال نمی‌برند؛ مبادا که به اتهام خیانت اعدام شوند. در نتیجه هر دولتی که طالب شهروندانی مطیع و غیرمنتقد باشد، منطقاً به در پیش گرفتن سیاست جنگی دائمی گرایش دارد. طنزآمیز است که اکثر شهروندان، با اشتیاق از سیاست‌های جنگی حمایت می‌کنند، بدون آنکه متوجه باشند که با این کار تیشه به ریشه‌ی آزادی خود می‌زنند» (کامینسکی، ۱۳۸۲: ۱۵ و ۱۸).

ابعاد خارجی قضیه نیز قابل تأمل است: مثل حساسیت آمریکا نسبت به نقض حقوق بشر در جزیره‌ی کارائیب، علی‌الخصوص کوبا، آن هم وقتی که مشاهده می‌کنیم این آمریکاست که چندصد نفر را بدون هیچ اتهامی به مدت چند سال در گوانتانامو زندانی کرده و قصد محاکمه‌ی غیرعلنی آن‌ها را داشته است (گاردین، ۱۳۸۲: ۱۸). عفو بین‌الملل در بیانیه‌ی منتشره‌ی ۴ ژوئیه‌ی ۲۰۰۳ خود، تصمیم دولت بوش را برای محاکمه‌ی شش مظنون زندان گوانتانامو، محکوم و «از دولت آمریکا خواست که قبل از آنکه اصل عدالت و محاکمه‌ی عادلانه زیر سؤال برود، در تصمیم خود برای محاکمه‌ی نظامی این افراد تجدید نظر کند» (عفو بین‌الملل بار دیگر بوش را محکوم کرد، ۱۳۸۲). سوء رفتار مأموران تحقیق در جریان بازرسی‌هایی که در زندان‌هایی نظیر گوانتانامو، بگرام و ابوغریب پس از سال ۲۰۰۱ میلادی صورت گرفت، با واکنش‌های جهانی روبه‌روشد و به تعبیر سیمپسون دبیر امور اجرایی بی.بی.سی «لطمه‌ی جدی به ایالات متحده و متحدانش زده است» (سیمپسون، ۱۳۸۴: ۱).

¹ Joe Kleine

مسائل در سومالی، در عراق یا در جایی دیگر کافی باشد» (داوید، ۱۳۸۲: ۷۷).

حمله‌ی پیروزمندانه به افغانستان محبوبیت بوش را از قبل از این حادثه به حدود دوبرابر افزایش داد (فغانی، ۱۳۸۰: ۱۲)؛ اما در جریان حمله به عراق، ایالات متحده نتوانست ائتلاف سابق و همچنین موافقت سازمان ملل را همراه خود داشته باشد و در نتیجه این حمله با ازدست دادن «قدرت نرم» خود، «توانایی‌اش برای جلب موافقت دیگر کشورها با پیشنهادش به صورت داوطلبانه و نه از طریق اعمال فشار»، بهای گزافی پرداخت. در نظرخواهی مرکز پژوهشی پو از ۲۰ کشور دنیا مشخص گردید که پس از حمله به عراق طی یک سال، حمایت از جنگ بر ضد ترور ۱۰ تا ۳۰ درصد کاهش یافته است (آقای بوش نمی‌شود همه مردم دنیا را کشت، ۱۳۸۲: ۱). به گفته‌ی ژوزف نای^۱، استاد روابط بین‌الملل دانشگاه هاروارد، «رئیس‌جمهور آمریکا باید توانایی داشته باشد قدرت نظامی را با قدرت جلب رضایت دیگران ترکیب کند»؛ مخصوصاً آنکه در جریان مبارزه علیه تروریسم، «همه چیز به توانایی در جلب افکار و قلوب میانه‌روها بستگی دارد». وی سپس به عدم توانایی آمریکا در این رابطه اعتراف می‌کند (سن‌فرانسیسکو کرانیکل، ۱۳۸۵: ۱۲).

راند بیرز^۲ از مقامات وقت شورای امنیت ملی آمریکا، که به خاطر جنگ عراق استعفا داد، معتقد است که آمریکا در زمان حمله به افغانستان «از یک فرصت واقعی برخوردار بود که چگونگی برخورد جهان با مسأله‌ی تروریسم را تغییر دهد»، ولی با ازدست دادن این فرصت، عراق به محلی برای جذب و آموزش تروریست‌ها تبدیل و افغانستان نیز بار دیگر به خاطر قدرت‌گرفتن طالبان در جنوب این کشور، از کنترل خارج شد (سن‌فرانسیسکو کرانیکل، ۱۳۸۵: ۱۲) و این سخن او با پیروزی طالبان در افغانستان در سال ۲۰۲۱ تأیید شد. برژینسکی معتقد است که در بهترین حالت ممکن یعنی خروج

نیروهای آمریکایی از عراق، آن‌هم به درخواست عراقی‌ها، «بازهم از این واقعیت گریزی نیست که عملیات عراق، اعتماد بین‌المللی به آمریکا را شدیداً خدشه‌دار کرده است» (آمریکا سیاستی دیگر می‌خواهد، ۱۳۸۵: ۱۲). روزنامه‌ی آمریکایی سن‌فرانسیسکو کرانیکل در گزارشی، نتیجه‌ی جنگ عراق را شکست دکترین جنگ پیشگیرانه دانسته و تصریح می‌کند که وضعیت عراق، حتی موافقان سیاست‌های سابق بوش را به منتقدان وی تبدیل کرده و اهدافی نظیر «ازبین بردن ریشه‌های تروریسم از طریق کاشتن دموکراسی» را برای چند دهه به تأخیر انداخته و به دلیل عدم وجود راه حلی برای چگونگی پایان دادن به بحران عراق، سیاست خارجی ایالات متحده دچار سرگردانی گردیده است؛ چراکه «کسی نمی‌داند چگونه با تروریست‌هایی که هیچ کشوری ندارند و با استفاده از قدرت نظامی متعارف نیز ضعیف نشده‌اند، یا رژیم‌های خطرناک برخورد کند» (سن‌فرانسیسکو کرانیکل، ۱۳۸۵: ۱۲).

این سردرگمی در سیاست خارجی آمریکا در قبال کشورهای مخالفش نیز قابل مشاهده است. درحالی‌که آمریکا به تلاش برای سرنگونی حکومت کوبا می‌پردازد، سازمان عفو بین‌الملل «کوبا را دارای بالاترین فضا و نرم‌ترین برخورد در مورد مخالفان و ابزار مخالفت» می‌خواند (گاردین، ۱۳۸۲: ۱۸). کشورهای نظیر اسرائیل نیز به این سردرگمی دامن می‌زنند؛ کما اینکه «سازمان اطلاعات ارتش اسرائیل، با این هدف که جنگ اسرائیل علیه دشمنان خود را در چارچوب جنگ جهانی آمریکا در مبارزه با تروریسم جای دهد، همواره اقدام به تحریف اطلاعات کرده تا حماس را با گروه القاعده مرتبط سازد». استرین‌برگ^۳ در هفته‌نامه‌ی آمریکن کانزواتیو^۴، ضمن اشاره به نمونه‌هایی از شرکت حزب‌الله در عملیات ضدتروریستی مشترک ارتش لبنان و سوریه، تصریح می‌کند که «اعراب و مسلمانان می‌دانند که حزب‌الله و حماس دشمن

³ Strindberg

⁴ The American Conservative

¹ Joseph Nye

² Rand Beers

روسیه نیز همین کلمه را برای مبارزان چپنی به کار می‌گیرد. از طرف دیگر هدف قراردادن تروریسم، به خاطر همین ابهام در ترسیم روشن و شفاف آن، کاری ساده نیست (پروژه‌ی دشمن‌سازی سازمان‌های اطلاعاتی غرب، ۱۳۸۴: ۱). چامسکی در این رابطه چنین می‌نویسد:

«نبردهایی که در دل جنگ با تروریسم برنامه‌ریزی شده‌اند، طولانی خواهند بود. رئیس‌جمهور آمریکا سال گذشته گفته است: «ناممکن است بتوان گفت برای تضمین آزادی کشور تا چه زمانی جنگ لازم خواهد بود». می‌توان این طور هم بیان کرد: «تهدیدات بالقوه نامحدودند و با توجه به سرکشی و خشونت‌طلبی تیم بوش، دلایل بسیار قوی در باور به این امر وجود دارد که این تهدیدات بازهم جدی‌تر خواهند شد» (چامسکی، ۱۳۸۲: ۱۸).

۷ نتیجه‌گیری

نتیجه‌ی نهایی آنکه اگر جنگ با تروریسم با معیارهای آمریکایی، سبب ایجاد قاعده در حقوق بین‌الملل کنونی شود، فاصله‌ی میان حقوق بین‌الملل و حقوق جزا افزایش می‌یابد (حالت شماره‌ی ۱) و اگر حقوق بین‌الملل بر معیارهای خود، از جمله اصول مترقی حقوق جزای داخلی و حقوق بین‌الملل کیفری پایبند باشد، با معیارهای جنگ پیشگیرانه آمریکا علیه تروریسم ناسازگاری خواهد داشت (حالت شماره‌ی ۲): در حالت اول شاهد ناتوانی نظام بین‌الملل در حل چالش‌های بین‌المللی و در حالت دوم شاهد یک‌جانبه‌گرایی آمریکا برای بسط سلطه‌طلبی و امپراتوری خویش هستیم که در هر دو حالت، نتیجه‌ی نهایی چیزی جز از بین رفتن ائتلاف جهانی در جنگ علیه ترور و شکست استراتژی «جنگ پیشگیرانه» بوش نخواهد بود.

آمریکا نیستند و قرارگرفتن آن‌ها در فهرست اولویت‌های آمریکا، تنها باعث افزایش نارضایتی‌ها از مبارزه علیه تروریسم می‌شود» (استریندبرگ، ۱۳۸۵). حسن ویر یودا^۱، وزیر امور خارجه‌ی وقت اندونزی، «ناتوانی در حل موضوع فلسطین و عملیات نظامی اخیر رژیم صهیونیستی در لبنان» را موجب افزایش خطر تروریسم در سطح جهان دانسته و معتقد است «زمانی که مشکل فلسطین حل شود، بخش اعظم بادی که به بادبان تروریسم می‌وزد، خواهد خوابید» (ابراز نگرانی اندونزی در مورد خطر گسترش تروریسم در جهان، ۱۳۸۵). پروفیسور جان میرشایمر^۲ از دانشگاه شیکاگو و پروفیسور استیون والت^۳ از دانشگاه هاروارد در تحقیقاتی که در رابطه با سایه‌ی سنگین لابی صهیونیستی بر ایالات متحده انجام شد، به این نتیجه رسیدند که «اسرائیل دیپلماسی آمریکا را در سازمان ملل با مشکل روبه‌رو کرده و موجب شعله‌ور شدن تندروی و تروریسم شده و واشنگتن را به سمت جنگ‌هایی که اساساً اشتباه است، سوق می‌دهد» (شبکه‌ی بین‌الملل روزنامه‌ی اطلاعات به نقل از روزنامه‌ی الوطن، ۱۳۸۵).

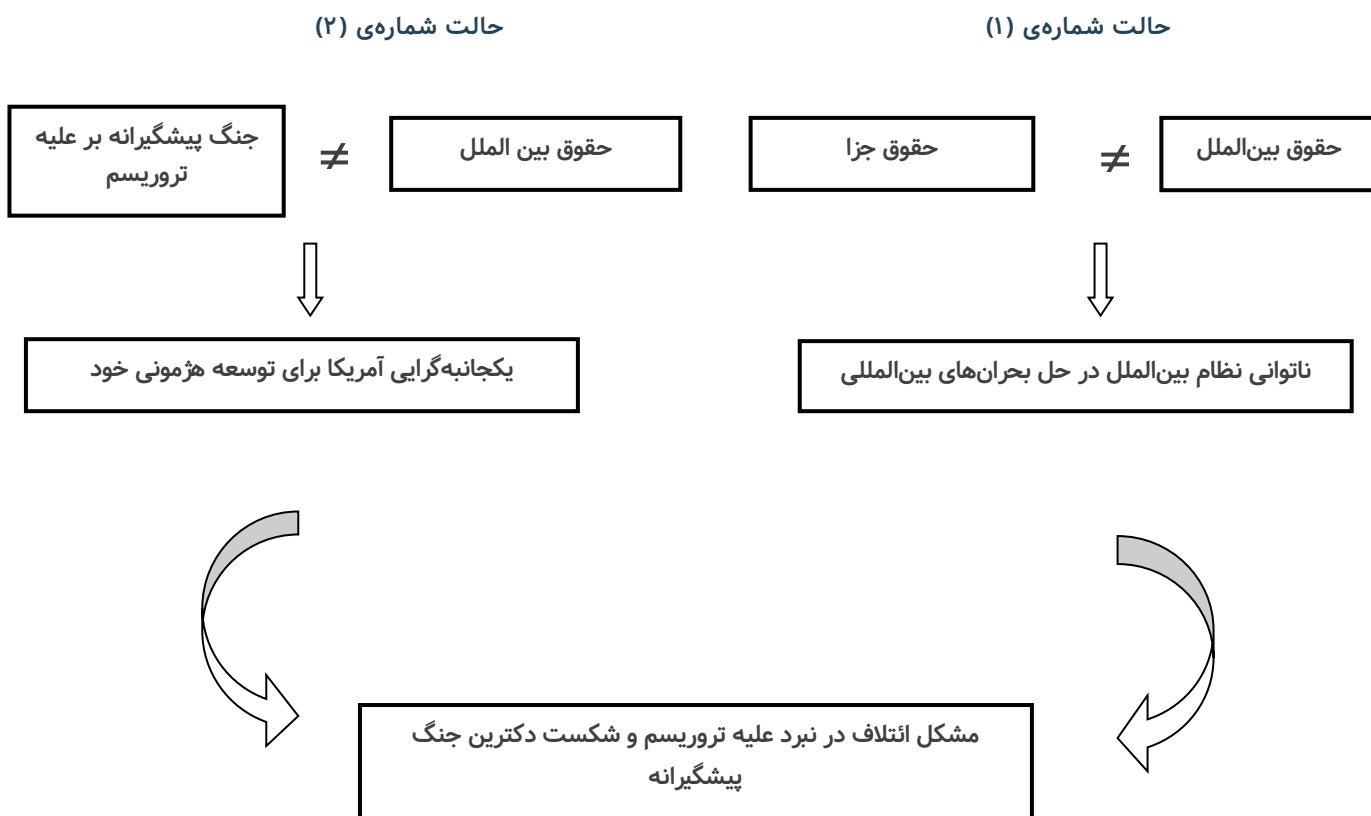
نتیجه‌ی اصلی سیاست بوش و تیم وی، ایجاد «یأس و اغتشاش» و در نهایت «بی‌اعتباری جنگ علیه تروریسم» بوده است (نوول آبرواتور و لوموند، ۱۳۸۲: ۱۸). امروزه شاهدیم که پس از گذشت حملات یازدهم سپتامبر، «جهان بیش از پیش خطرناک شده است» (سن‌فرانسیسکو کرانیکل، ۱۳۸۵: ۱۲). «چسباندن برچسب تروریسم تنها وسیله‌ای برای خلع مشروعیت از برخی جنبش‌ها و مطالبات آن‌هاست»؛ چراکه «تروریسم قابلیت ترسیم واقعیتی عینی و قابل تعمیم برای همگان ندارد» و همان‌گونه که ارتش آلمان از این اصطلاح برای پارتیزان‌های فرانسوی استفاده می‌کرد، ارتش

حالت‌های احتمالی پیش رو

³ Stephen Walt

¹ Hasan Vir Yoda

² John Joseph Mearsheimer



سیاست های ایالات متحده در این خصوص در دوران اوباما، ترامپ و حتی احتمالاً بایدن، توجه به این مدل در حل بحران تروریسم برای جامعه ی جهانی مؤثر خواهد بود.

این دوری است که استراتژی ایالات متحده در زمان افراط گرایی بوش پسر و همکاران نومحافظه کارش در آن گرفتار آمده بود و با توجه به ادامه ی جریان های تروریستی در قالب تشکل های نوظهوری همچون داعش و قدرت گرفتن مجدد طالبان، ادامه ی

منابع

الف-منابع فارسی

- «ابراز نگرانی اندونزی در مورد خطر گسترش تروریسم در جهان» (۱۳۸۵) اطلاعات ۸۵/۶/۲، شماره ی ۲۳۷۰۹.

- ارسنجانی، حسن (۱۳۴۲) «حاکمیت دولت ها»، سازمان کتاب های جیبی.

- استریندبرگ، آندراس (۱۳۸۵) «اشتباه دردناک در استراتژی خاورمیانه ای آمریکا»، اطلاعات

- «آقای بوش! نمی شود همه مردم دنیا را کشت»، (۱۳۸۲). اطلاعات ضمیمه ۸۲/۵/۲۲، شماره ۲۲۸۴۴.

- «آمریکا سیاستی دیگر می خواهد» (۱۳۸۵) مصاحبه ی برژینسکی با هفته نامه ی آلمانی فرایتاک، ترجمه ی احمد سمایی، اطلاعات ۸۵/۵/۲۱، شماره ی ۲۳۶۹۹.

اهتمام سیدعلی قادری، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.

-برانلی، ایان (۱۳۸۳) «حقوق بین‌الملل در واپسین سال‌های قرن بیستم»، ترجمه‌ی صالح رضایی پیش رباط، چاپ اول، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.

-بلدسو، رابرت و بولیسلاو بوسچک (۱۳۷۵) «فرهنگ حقوق بین‌الملل»، ترجمه‌ی دکتر بهمن آقایی، چاپ اول: گنج دانش.

-«پروژه‌ی دشمن‌سازی سازمان‌های اطلاعاتی غرب» (۱۳۸۴) بخش اول، اطلاعات ضمیمه شماره‌ی ۸۴/۴/۲۳، شماره‌ی ۲۳۳۸۹.

-تایم (۱۳۸۵- الف) «شرم از جنگ»، ترجمه‌ی فاطمه واعظی، اطلاعات ضمیمه ۸۵/۵/۲۵، شماره‌ی ۲۳۷۰۳.

-تایم (۱۳۸۵- ب) «فرصتی برای تغییر استراتژی»، ترجمه‌ی فاطمه واعظی، اطلاعات ضمیمه شماره‌ی ۸۵/۶/۲۱، شماره‌ی ۲۳۷۲۴.

-چامسکی، نوآم (۱۳۸۲) «دلیلی برای ترس»، ترجمه‌ی ک. صفائی، ایران ۸۲/۸/۱۳، سال نهم، شماره‌ی ۲۶۲۹.

-«حادثه‌ی ۱۱ سپتامبر از منظری دیگر» (۱۳۸۵) اطلاعات ۸۵/۶/۲۲، شماره‌ی ۲۳۷۰۰.

-«حمایت از جنگ» (۱۳۸۵) شبکه‌ی بین‌الملل روزنامه‌ی اطلاعات، اطلاعات ۸۵/۷/۲۲، شماره‌ی ۲۳۷۵۱.

-داوید، دومینیک (۱۳۸۲) «مفهوم امنیت پس از حادثه ۱۱ سپتامبر»، ترجمه‌ی معصومه سیف افجه‌ای، چاپ اول: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی

۸۵/۶/۱۳ (منبع: گزارش «دشمن دشمن من» در هفته‌نامه‌ی آمریکن کانزواتیو)، شماره‌ی ۲۳۷۱۸.

-اسلر، گوین (۱۳۸۰) «آمریکا، رؤیایی بر بادرفته» (خشم ایالات متحده)، ترجمه‌ی علی آقامحمدی و پیمان دفتری، چاپ اول، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.

-«اعضای یک گروه شبه نظامی ضددولتی در آمریکا دستگیر شدند» (۱۳۷۵)، اطلاعات ۷۵/۷/۲۱، شماره ۲۰۸۷۷.

-الأعلام العربی (۱۳۸۵) «دمکراسی آمریکایی در خاورمیانه، راهکارها و موانع»، ترجمه‌ی اسماعیل اقبال، اطلاعات ۸۵/۶/۲۰، شماره‌ی ۲۳۷۲۳.

-«امروز به طور رسمی آمریکا از معاهده‌ی تأسیس دادگاه جنایات بین‌المللی خارج می‌شود» (۱۳۸۱) اطلاعات ۸۱/۲/۱۶ (برابر ۶ مه ۲۰۰۲).

-الانتقاد (۱۳۸۴) «مرز میان تروریسم با مبارزه علیه اشغال‌گری»، ترجمه‌ی اسماعیل، اطلاعات ۸۴/۱۲/۲۱، شماره‌ی ۲۳۵۸۵.

-«انحراف از حقیقت در نگاه غرب» (۱۳۸۵) نگاهی به تحلیل ادوارد سعید نویسنده‌ی فقید جهان عرب، اطلاعات ۸۵/۶/۱۹، شماره‌ی ۲۳۷۲۲.

-بازتاب (بی‌تا) «دومین فاجعه‌ی انسانی در قانا، آخرین حربه‌ی اسرائیل برای تغییر جهت جنگ»:
www.baztab.com

-باوند، داوود هرمیداس (۱۳۷۰) «تغییر مفهوم مسؤولیت بین‌المللی»، مجموعه مقالات اولین سمینار بررسی «تحول مفاهیم»، به

ضمیمه ۸۴/۴/۲۸ (منبع: بی.بی.سی. آنلین)، شماره‌ی ۲۳۳۹۳.

- شبکه‌ی بین‌الملل روزنامه اطلاعات به گزارش خبرگزاری رویتر (۱۳۸۴) «نقض آشکار آزادی مدنی آمریکایی‌ها از سوی کاخ سفید»، اطلاعات ۸۴/۹/۲۹.

- شبکه‌ی بین‌الملل روزنامه اطلاعات به نقل از روزنامه الوطن (۱۳۸۵) «سایه‌ی سنگین صهیونیسم بر آمریکا»، اطلاعات ۸۵/۵/۱۱، شماره‌ی ۲۳۶۹۲.

- ظریف، علی (۱۳۸۴) «سیاست‌های خاورمیانه‌ای حوزه‌ی آتلانتیک در یک نگاه»، اطلاعات ۸۴/۱/۲۷، شماره‌ی ۲۳۳۱۶.

- «عفو بین‌الملل بار دیگر بوش را محکوم کرد» (۱۳۸۲) اطلاعات ۸۲/۴/۱۵، شماره‌ی ۲۲۸۱۲.

- غفاری، حنیف (۱۳۸۵) «کالبدشناسی تروریسم در دنیای امروز»، رسالت ۸۵/۴/۲۷، سال بیست و یکم شماره‌ی ۵۹۱۵.

- فغانی، حجت‌الله (۱۳۸۰) «محور شیطانی بوش، واکنش‌های جهانی و دورنمای بحران»، بخش سوم، اطلاعات ۸۰/۱۲/۲۵، شماره‌ی ۲۲۴۴۳.

- قاسمیان، علی و علی فلاح‌نژاد (۱۳۸۷) «استراتژی جنگ پیشگیرانه ایالات متحده آمریکا علیه عراق در بوته‌ی نقد»، مطالعات سیاسی، دوره‌ی ۱ شماره‌ی ۲: ۱۲۰-۱۰۳.

- کاسسه، آنتونیو (۱۳۷۰) «حقوق بین‌الملل در جهانی نامتحد»، ترجمه‌ی دکتر مرتضی کلانتریان، دفتر خدمات حقوق بین‌الملل جمهوری اسلامی.

- «دموکرات‌ها قانون جدید شکنجه را لکه‌ی ننگی برای آمریکا دانستند» (۱۳۸۵) کیهان ۸۵/۷/۲۹، شماره‌ی ۱۸۶۴۶.

- دوئرتی، جیمز و فالتزگراف، رابرت (۱۳۷۲) «نظریه‌های متعارض در روابط بین‌الملل»، ترجمه‌ی علیرضا طیب و وحید بزرگی، جلد اول، قومس.

- دهقانی، رضا (۱۳۸۲) «دیپلماسی آمریکا در قبال دیوان بین‌المللی کیفری»، اطلاعات شماره‌های ۲۲۹۹۴ الی ۲۲۹۹۷ (ایام پایانی بهمن ۸۲).

- رامونه، ایناسیو (۱۳۸۲) «نظارت تام»، صبح صادق ۸۲/۵/۲۰، شماره‌ی ۱۱۳.

- روزنامه‌ی اطلاعات ۸۵/۶/۲۱، شماره‌ی ۲۳۷۲۴.

- رویترز و ایسنا (۱۳۸۲) «انتقاد خاورمیانه به سخنرانی اخیر بوش»، خراسان ۸۲/۸/۱۸، شماره‌ی ۱۵۷۰۰.

- سن‌فرانسیسکو کرانیکل (۱۳۸۵) «شکست دکترین جنگ پیشگیرانه»، اطلاعات ۸۵/۶/۱۲ (خبرگزاری جمهوری اسلامی)، شماره‌ی ۲۳۷۱۷.

- «سوءاستفاده آمریکا از قدرت» (۱۳۸۵) مصاحبه‌ی زیبگنیو برژینسکی با روزنامه‌ی مردم ارگان حزب کمونیست چین، ایران ۸۵/۲/۳۱، سال دوازدهم، شماره‌ی ۳۴۷۸۰.

- «سیاست بی‌شرمانه» (۱۳۸۵) اطلاعات ۸۵/۵/۳۰، شماره‌ی ۲۳۷۰۷.

- سیمپسون، جان (۱۳۸۴) «قصور رسانه‌ها؟!»، ترجمه‌ی فریدون دولتشاهی، اطلاعات

-میرمحمدصادقی، حسین (۱۳۷۷) «**حقوق جزای بین‌الملل**» (مجموعه مقالات)، چاپ اول: نشر میزان.

-«نشست امنیتی اتحادیه اروپا برای مقابله با تروریسم» (۱۳۸۵) اطلاعات ۸۵/۵/۲۶، شماره‌ی ۲۳۷۰۴.

ناصرزاده، هوشنگ (۱۳۷۲) **اعلامیه‌های حقوق بشر**، جهاد دانشگاهی (ماجد).

-نوول آبرواتور و لوموند (۱۳۸۲) «**نگاه فرانسوی**»، ایران ۸۲/۸/۱۳، سال نهم، شماره‌ی ۲۶۲۹.

-والیس، جیم (۱۳۸۲) «**الهیات خودساخته‌ی بوش**»، ترجمه‌ی آرمن نرسیسیان، ایران ۸۲/۸/۱۳، سال نهم شماره‌ی ۲۶۲۹.

-نیوزویک (۱۳۸۲) **دیوار حائل، سند آشکار تجاوز رژیم صهیونیستی به حریم‌های شناخته‌شده‌ی بین‌المللی**، ترجمه‌ی فریدون دولتشاهی، اطلاعات ۸۲/۵/۲۱، شماره‌ی ۲۲۸۴۳.

-هاپکینز، ریموند. ای و ریچارد مانزباخ (۱۳۷۲) **بازیگران سیاست بین‌الملل در: ماهیت سیاست‌گذاری خارجی در دنیای وابستگی متقابل کشورها**، گردآوری: جیمز باربر و مایکل اسمیت، ترجمه‌ی دکتر سیدحسین سیف‌زاده، قومس.

-هانتینگتون، ساموئل (۱۳۷۲) **رویارویی تمدن‌ها**، قسمت دوم، ترجمه‌ی مجتبی امیری، اطلاعات ۷۲/۵/۳۱، شماره‌ی ۱۹۹۸۶.

-«**هرماه ۱۱ هزار کودک عراقی از سوءتغذیه می‌میرند**» (۱۳۷۴)، اطلاعات ۷۴/۷/۱۸، شماره ۲۰۵۹۸.

-کازمی، علی‌اصغر (۱۳۷۲) «**روابط بین‌الملل در تئوری و در عمل**»، قومس.

-کامینسکی، جان (۱۳۸۲) «**دشمن مطلوب، جنگ بی‌پایان بر علیه آزادی**»، ترجمه‌ی مزدا حجت‌اللهی، ایران ۸۲/۸/۱۳، سال نهم شماره‌ی ۲۶۲۹.

-کرمانی، جمال‌الدین (۱۳۸۱) «**تبعیض آشکار در آغاز کار**»، اطلاعات ۸۱/۴/۲۴.

-گاردین (۱۳۸۲) «**چرا آمریکا از کوبا می‌ترسد؟**»، ترجمه‌ی پوراندخت مجلسی، ایران ۸۲/۸/۱۳، سال نهم، شماره‌ی ۲۶۲۹.

-گورباچف، میخائیل (۱۳۸۵) «**جهان جدید بی‌نظم است**»، اطلاعات ۸۵/۶/۶، شماره‌ی ۲۳۷۱۲.

-«**محدودیت‌های اجتماعی در تئوری جنگ با ترور**» (۱۳۸۵) اطلاعات ۸۵/۶/۱ (خبرگزاری جمهوری اسلامی)، شماره‌ی ۲۳۷۰۸.

-مصلی‌نژاد، عباس (۱۳۸۸) «**جنگ پیشگیرانه در ابتکار بین‌المللی اوباما**»، ژئوپلیتیک، دوره‌ی ۵ شماره‌ی ۳: ۷۰-۸۴.

-مظفرپور، نعمت‌الله (۱۳۸۵) «**خاورمیانه‌ی بزرگ از نمای نزدیک**»، اطلاعات ۸۵/۶/۲ (منبع: لوموند دیپلماتیک)، شماره‌ی ۲۳۷۰۹.

-مقتدر، هوشنگ (۱۳۷۳) **حقوق بین‌الملل عمومی**، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.

-مورگنتا، هانس. جی (۱۳۷۴) **سیاست میان ملت‌ها**، ترجمه‌ی حمیرا مشیرزاده، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.

-میرزایی ینگجه، سعید (۱۳۷۳) **تحول مفهوم حاکمیت در سازمان ملل متحد**، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.

- «همذات پنداری خشونت و امنیت» (۱۳۸۱) جام جم
۸۱/۱۰/۲۶، سال سوم، شماره ۷۱.

ب-منابع انگلیسی

Wolfers, Arnold, (1991). "Actors in International politics", in: **"The Theory and Practice of International Relation"** by: William C. Olson, Prentice Hall

Rynolds, Philip. A, (1981). "Non-State Actors and International Outcomes", in: **"Perspectives on World Politics"** by: Micheal Smit and Richard Little, The Open University Press